


cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39
INCH 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15
MTCO



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی جزیل الآلاء و جمیل النعماء و الصلوة و السلام علی نبیه و آله
مادام السفراء فی البلاد سائرا و احکام السلاطین فی الاقطار جاریا
و بعد چون آفتاب سلطنت و خلافت این دولت بیزوال از کمین غیب طالع از مطالع
رفاه و آسایش ساطع گشت ثمرات ملکی اولیای دولت از جذب قلوب و ربط
عدل و افاضه جود بر اقطار ممالک ساری شد و احکام سلطنت در اطراف و اکناف
ولایات جاری هر دولتی از فرط حزم و احتیاط بنای دوستی و ارتباط گذاشت
و هر شوکتی محض حفظ و کفایت قواعد مودت را استحکام داشت هر یک از
ملکداران جهان را که با تاجداری کامی بودند پناه باین دولت علیه آوردند و هر کس از
امراء روزگار را که باستیلا و تسلط اشتغال بمهام مرزبانی داشت امداد و استمداد

ازاین

از این دولت بهیه خواست از آنجمله سر بخارا که امیر با قدرت و استقلالات
چون قواعد ملک داری و مرزبانی دولت علیه را محکم دید و صیت عدالت و نشر
کفایت سلطنت را از دور و نزدیک شنید طالب اتحاد و مصادقت
شد و بنای اصداقت و ارادت بارسال سفرا و ابواب بزرگی گشود و باهدای
تحف و هدایا طریق ارادت پیمود از بدو دولت روز افزون هر سالی
سفیری با فرد درگاه خلافت کرد و هر ماهی امری کسیل دربار سلطنت
ما اولیای دولت قاهره بتشبثات و تمهیدات او در راستی قرین صدق و اخلاص شهود و بسبب
اتحاد و مذهب و ملت رعایت و حمایت او را لازم شمردند چندی قبل شنیده شد که یکی از
امرای عظیم بخارا بود با عطایای چند بدربار همایون فرستاد و بنای ارادت و یگانگی محکم نهاد
اولیای دولت قاهره او را با انجاح مطالب و اسعاف مقاصد مخصوص المرام روانه داشته و این چاکر
فدوی را که از جد تمیز چند شکرگذاران دولت علیه و جان نثاران شوکت بهیه است باتفاق او مامور فرمودند
بسمت سفارت اولیای دولت از روز حرکت از دارالخلافه تا حین معاودت وقایع را لازم بود عرض رساند لهذا بر سبیل اختصار میرساند

روز سه شنبه ۲۳ شهر صفر المظفر مطابق سنه تنگوزئیل از دار الخلافه حرکت
در زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم علیه التحیه و التسلیم وارد شده ده پانصد نفر
از حجاج بخارا را امر داشت حنیف خواجه که در زاویه مقدسه بغداد ساکن و متعلقان
ایشان مهمان نمودند در بدو منزل که این نوع رأفت و مهربانی دیدند از نهایت زیاد
خوشوقت شدند منزل دویم ملایت که شش فرسخ بود و الا شدیم مردم انجا
کلاه داران ولایت مدعا گوی دوام دولت اشتغال داشتند منزل سوم در
ایوان کیف که انهم شش فرسخ است وارد و اهل انجا شاکی تر از رعایای امیر آخور
داشتند منزل چهارم قشلاق بود که پنج فرسخ و نیم است اهالی انجا که از کار
انجا رانی بودند منزل پنجم ده نمک که هفت فرسخ است وارد شدیم
مذکور شد که اهالی انجا باده مستاصل و پریشان میباشند در جهه اخراجات
و سیورسات تحمل نمیکنند برآمد ناشی خرج حنیف خواجه را انعقاد نموده شدند
و بر رعایا تحمیل وارد نیاورد منزل ششم لاسجرد که هفت فرسخ است

درکارو نهرا منزل ساختیم از احوالات رعایا استفسار شد مردم از نواب
سیف الله میرزا رضایت نگذاشتند منزل هفتم سمنان که شش فرسخ است
وارد و در کاروانسرای نواب سیف الله میرزا منزل نموده حضرت خود نواب
شاهزاده رسیده ولی مردم را دیدیم که نهایت رضامندی از او داشتند
مگر در سبب فلاکت مرکب حنیف خواجه در انجا توقف نموده و جناب آقای
حاجی میرزا عسکری سمنانی ما را دیدن کردند نهار و شام فرستادند و حنیف خواجه را
مهمانی نموده بلکه اول خواهش شده که جمیع ما را بخانه خود منزل دهد اینجا
نشدیم صبح چهارشنبه غره شهر ربیع المولود که تحویل حمل بود روانه شده منزل
هشتم را در آهوان که پنج فرسخ است قرار دادیم در انجا قلعه جدیده که بحکم
و اهتمام جناب اجل اکرم افخم اعظم قبله امم لازال دام مجده العالی بسعی و کوشش
مرحوم میرزا شفیع خان بنا شده آمدیم از روی تقویم و تشخیص میرزا محمد تقی منجم میرزا
در ساعت و بیست دقیقه بغروب مانده ابتدای تحویل آفتاب خانه حمل الطلوعی

مفصل از آنچه از حلویات و ماکولات و مشروبات و فواکه و اسباب شب کار و
و جنجوم مرصع و یراق طلا و نقره حاضر کرده بودند در بیابان از آنچه خلیفه خواجه را
حیرت دست داده که در بیابان و وسط ریگ این قدر فواکه و سبزی و اسباب چگونه
بهم رسانیده بودند از صرف شربت و طعمه و اشربه آنچه باقی ماند بکسان خلیفه خواجه
با مبالغی شاهی هر چه ممکن شد دادیم احوالات قشه هم لالای متاعی بهم رسانیده
زراعت و باغ و بوستان نداشته اند مرحوم شریف خان در اینجا زراعتی نموده
مزروع داشته است و حد پنج لعمد او آنچه از بنه اشکاله بزبان حرکت شد
قرار براین داده ام که خود کفیل مواجب خلیفه خواجه بشوم و هر چه مسوریات در حق را
گرفته بود بدون کم و زیاد به ایشان داده بود و صرف مواجب دیگر خود نمایند
لهذا در سال از بنه اشکاله الی ارس اهس خلیفه مزبور و کسانش مهمان اسفندیاری
در بهار و شام بوده اند و آنچه مسوریات را گرفته اند خود ضبط و ربط نموده اند
و همچنین با میرزا محمد تقی منجم منزل نهم دولت لاله بمسافت فرسنخ است

ازلام

منزل نموده اهل دولت لاله و ناله نمودند که ما چیزی نداریم اخراجات بدهیم
این غلام کرد اخراجات و مسوریات را موقوف داشته خود متحمل گردید
در رعایا بدعاگوئی دولت و شوکت پادشاه اسلام پناه روح العالمین فداه
اشتغال نمایند منزل دهم دهقان پنج فرسنخ است در کنار باغ خیمه
زده منزل ساختیم آنچه از تقریرات رعایا و برایا معلوم شد از دولت سنه الیه را
راضی و شاکر بودند ولی از بابت و سرهنگ شاکی بودند و سربازها زمین تفنگ ها
از ایشان داشته اند موجب تا منزل یازدهم درده ملا که مسافت چهار فرسنخ و نیم
است وارد شده اهل آنجا هم از حاکم خود راضی بودند منزل دوازدهم بسطام
پنج فرسنخ است وارد دست راست بسطام در خارج ریگ است آن بلوک چند قریه
از اقوام و عشیره در آنجا داشتیم از قبیل مطلع کوه و غیره با جمعیت استقبال نموده
بتکلیف ایشان آنجا رفتیم و روز آنجا توقف نموده دست توقفی که رفت
شده بدی باریده از روز بالتمام روشن شد تا الی آنجا نیز از علاقه سلیمان خان

راهی بعد در روز سیزدهم از آنجا حرکت بسمت لار شش فرسخ است
وارد شدیم مرحوم شریف خان قلعه بسیار خوب و حمام و عمارت در آنجا
بنا نموده سی خانه لاری بهر سیزده یک عراده توپ و یکنفر منصب با چند نفر توپچی
بجهت محافظت طرق و شوارع در آنجا سکنا دارند دو قنات جاری دارد
یکی شیرین و یکی شور بنای قنات مزبور قدیم است و لیکن اخراجات اکنون بعهده اهتمام
جناب اجل اکرم اعظم قبله امم لازال دام مجده العالی لازم شده لذا بسیار دارند در رفع
در کفایت خرج عابرین و متوقفین بانرخ خود از آنجا منزل چهاردهم بیرم [illegible]
و چهار فرسخ است وارد عالیجاه محمد تقی خان سرکرده عجم نوکر غلام اسد آغا در آنجا
زیاده متمتع و محظوظ است منزل پانزدهم میان دشت پنج فرسخ است
وارد قلعه و قنات خوب در مکان مرغوب بنا کرده اند ولیکن هنوز قنات
تمام نشده یکعراده توپ و حیدر بیک وکیل توپخانه با چند نفر توپچی در آنجا هستند
از قرار جمع و شرای مترددین جمیع آذوقه را که لازم است از جهت ما یحتاج مترددین

برسانند و شصت خانوار رعیت دارد منزل شانزدهم عباس آباد شش فرسخ
وارد در بین راه چاپار سرکار آصف الدوله رسید و نوشته جات جناب اجل اکرم
قبله امم دام مجده العالی دارم و شکر کرده [illegible] نفر خدمت
جناب آصف الدوله آمده اند از آنجا منزل هفدهم [illegible] پنج فرسخ است و هفت
فرسخ است وارد اهل آنجا مرا از قصه قبر مبارک قطب عالم و عالمیان روح [illegible]
کمال [illegible] را داشتند منزل هجدهم جهرم [illegible] هشت فرسخ است وارد شده
سنجر و [illegible] دولت قاهره جهانگیری منزل نوزدهم سروار [illegible] هفت
فرسخ است وارد کوه بیده مقرب الخاقان امیر الامرای العظام حسن خان حاکم
آنجا به نهایت عزت و احترام را بجای آوردند و همگی [illegible] اشتند
از [illegible] الی سروار هرجا منزل نمودیم و بهر مکان رسیدیم قلعه جات محکمه
و قنوات جاریه و آبادی مستحکمه و [illegible] بدایعه حکمیه از [illegible] فردوسی [illegible]
شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و حسن اهتمام جناب اجل اعظم دام مجده دیدیم

زینت داده باشند طرق و شوارع بحدی بود که اگر بکفر روند و وحید با الاف والوف

از وضع مالوف حرکت نماید صحیح و سالما بزیارت مقصود مشرف خواهد شد

منت داور خدا را که درین ایام نیکت بموجب سالکی شعار و درفاه بلاد مالک

الله که درین دولت جاوید تمام مانده و عموم خلایق با شاد بزیارت هر هر ریاضت

ازین فیض عظمی بهره مند و دعاگو خواهند بود منزل هشتم کاروانسرای عفو

در هفت فرسخ است وارد اهل انجا هم الحال بفقر مبتلا اند از انجا از ...

سابقا محله از هران رزانت بنات و وسعت باطن سطوح زیست ارشده

دخول و خروج و سبب عبور عوام و جمهور روی بخرابی نهاده است بطوریکه اگر

تعمیر نشود عنقریب خراب خواهد شد منزل نهم حاجی لار شش فرسخ است و

بسبب هوا و گذران زیاده از حد تماشا گذشت از انجا ... فرسخ

است وارد و در کاروانسرای خارج شهر منزل نمودیم عمدة الامراء العظام محمد اسمعیل

برادر زاده جناب صف ... حاکم انجا بود بکر در بار ... داشت و ملایمی

رعایت رضامندی از حاکم داشتند و از خارج و داخل مذکور شد بطریق

کدخدائی و اهلیت با عموم سلوک نماید خلق خلاصه با این فدوی کفش از سرکار

محمود لیلان خواهش چند دانه فیروزه برای ... کمی فدوی حسب الخواهش مبارک الله

اظهار نمود با نمونه دانه فیروزه مناسب تحفه او فرستادند جناب اشرف القضاة

قاضی ما را دیدن نمونه و اظهار زیاد کردند ما را مهمان نمود ... بدعوت جناب فیض

نشدیم منزل بیست سوم قدمگاه پنج فرسخ است در کاروانسرای منزل نمودیم

روالا قبل از رسیدن منزل از شهر شغدان که محمود را دیدم همراهی کرده ...

روانه در بار شد از ... اراض حاجی خان که پسر آق سقال و ریش سفید انجا بود ... از نقیب

انجا سواری از جانب جناب صف ... رسیده مذکور ساخت که تکه قرصه

شمشیر از جانب صف ... تحفه از ارض حاجی خان ... از انجا گذشته وارد قدمگاه

شده اهالی انجا اکثری سادات و اهل صلاح میباشند مذکور ساختند

که در ایام سلف بیکجان که امیر بخارا بود اهالی این صفحات را بقید شمشیر در جنگ

رماح و تیر نمود و بقیة السیف را اسب و اسیر روانه بخارا فرمودند و
دو از ما باقی مانده بود متوالد و تناسل کثیر شده بهم رسیده لیکن از صدمات پی در پی
و لطمات متواتره چندان صدمه و لطمه بما وارد آمده که بالمره از حیز انتفاع
افتاده ایم اکثر آنها از بدو طلوع نیر این دولت روز افزون تا کنون بچندان
با امنیت و آسایش گذران کرده ایم که مافوق آن متصور نگردد صغیر و کبیر زیاده
چنان مستغرق بحر دعاگوئی گشته که دعای دولت علیه را واجب تر از ادای
فرایض شمرده اند و شکرانه این نعمت امنیت و رحمت را در تمامت عمر خود را
مصروف داشته منزل پنجم چهارم شریف آباد هشت فرسخ است از شهر
اهالی آنجا سیورسات دادند از آنها قبول نکرده خود متحمل اخراجات آن منزل هم
شده از آنجا حرکت منزل آب تخم وارد ارض اقدس هم هشت فرسخ است
کعبه در دو فرسخی شهر جمعی از جانب جناب صفی الدوله باستقبال آمده بعزت
ما را وارد شهر ساخته منزل و مکان مناسب و مهمان دار موافق معین فرمودند

مدت

مدت یک ماه روز در تحت قبه عرش درجه جناب علی بن موسی الرضا علیه التحیة
و الثنا ما پیش از زیارت و دعاگوئی دوام دولت جاوید عدت اشتغال داشتیم به سبب
توقف نادان بوده اب و عراکی خلیل خواجه بالمره از قوه حرکت
باز مانده قرین هلاکت بود از این ممر خواهش نمود چند صباح جهت آسایش
آنها توقف نمائیم ناچار ماندیم روز اول در وقت جناب صفی الدوله مجموعه
شیرینی و ده کله قند جهت این غلام و ماندن آن تحفه خلیل خواجه فرستادند
و روزی هم سه تومان و نیم جهت اخراجات خلیل خواجه و اخراجات خود را تعیین
فرمان قضا جریان صادر فرمودند و چند مجلس نیز خلیل خواجه را طلب فرموده نهایت مهربانی
و عزت ما و کرده در مدت توقف این غلام چهار پنج مجلس حسب الاحضار درک
فیض حضور ایشان را کرده و خلعتی از ادویه سرکار دولت قاهره شده بود در مجلس
خاص معزول هشتم یک جبه ترمه با پنج دانه ... جهت خلیل خواجه لنگ و خلعت غلام
نداد که ... زیاد و ... در هر ... بود از ... و جمل ... دیده

بتاریخ یوم سه شنبه پنجم شهر ربیع الثانی از ارض اقدس حرکت و در یکفرسخی شهر
در قلعه خرزک مشهور است منزل نمودم و سبب نزول در منزل این بود جمعی تجار
ارض اقدس که بکرایه بار بسته بودند و کار درست نشده روزی بار را معطل نمودند انجام
تا تمامی امورات ایشان داده بالاتفاق با تمکن و اسباب از انجا روانه شده آب
و قطره شتری و اسمرا این حاکر ارادت بنده بود موجب آب
سیت و شدند ... چهار ... شتر حملو که پانزده نفر سره گرایه که بود چهارده نفر که بکه همراه
داشتم از هر جهت چهار و بیخفر بوده شوکت دولت و شکوه شوکت علیه را در این
دیدم که نوعی هلاکت که مایه هلاکت است بدان مملکت رفته باشم در روز
حرکت از قلعه خرزک حاجی قاسم و حاجی ملا حسن و سایر تجار بودند اکثر تا
فرسخ بمشایعت آمدند و لشکر ... هر یک جداگانه منظور داشته که در کنار ...
این کمترین حاکر را از نقد و جنس محروم نمودند به منزل قورغون در انجا قریه
است دارد گویند تیمور ایها در انجا ... دولت خانواده ساکن و در رباط

ادانجا

و رعیتی مشغولند رئیس سفید و بزرگ ایشان ... محمد خان پسر قلیچ خان تیموریست
از جمله وقایعات آنکه در شهر مشهد مقدس خواجه ... ضایع ... روز کار را
نوشته میخواست بنجار را ببرد در شهر از بعضی اطلاع یافتم منع کردم قبول نکرد
مذکور ساخت که ما در طفولیت از ما گرفته او را اسیر کرده دیدم بود منع
شنیده‌ام که سقام نفر اسماعیل خان آصف الدوله ... فراش نوبت در رقعه
به ... خواجه نوشته که جناب آصف الدوله در رقعه که ما در طفولیت من عوض کرده است
... پسر من فرار نموده رفته نوکر بخارا ایشان شده است میخواهد بخارا ببرد او را
بدهید بیاورند در ... قورغون فراش نشسته آمد و کاغذی از فراش باشی آورد
... خواجه ... و فراش را جواب نموده فراش مراجعت نموده خبر ...
... فراش رفت ... ایستاده او را ... در حقیقت ...
گفتم که چون تو لوطی از ولایتی بدولت آمده سزاوار نیست که ...
حرکت شنیع ... در حقیقت موجب ... است ... این کار ... این انکار

نمیخوردند بهمه وقت دخواهد بود هرچه موعظه و نصیحت نمودم دیدم آهن سرد کوبیدن
است عاقبت گفتم آن طفل را گرفته بدست فراش بقچه برگو آینه بدار بفرستند
تا دو سه روز چند خلاصه از این غلام نکرده بود منزل سیوم در چهار فرسخی پنج فرسخ است
فرود آمده در شاه ... را خبر داده بودند و بار طفلک جابجا چون مایه ... دیده از حکمت
فرار نکرد و مراجعت نمودند در سال یکهزار تیموری مشهد مقدس محمد ... احوال ...
طفلک را از ایشان گرفته باتفاق یکنفر از ... و ... تیموری نمودند برگو ...
دوران ... در شهر مشهد تسلیم فراشباشی نموده قبض رسید آورده در منزل ...
بار رسانیدند منزل چهارم ... ران در پنج فرسخ است وارد در اینجا قراول خانه بسیار
مضبوط دیده شد ... سوار ... سرکار صنف ... سپرده ...
... بودند ... قراول ... از ... شب و روز مشغولند ...
بسیار دارند دو روز در اینجا بجهة رسیدن قافله توقف نمودیم تا قافله ...
... مشهد مقدس رسیدند از اینجا حرکت و منزل پنجم در شورابی در پنج فرسخ است

وارد شدیم آب شیرین ندارد ولی چشمه آب شوری دارد بجهة آشامیدن دو آب
و چهار پایان بکار است از غوزان آب شیرین می‌آشامیم منزل ششم کنار رودخانه مقابل
سرخس در ده فرسخ است و ... گوییده آب رودخانه بسبب باران طغیانی داشت
عبور از آن ممکن نبود امروز توقف شد ... سرکار صنف ...
به نفس ... نوشته بودند ... از ... ما ...
نکرده ... بقیه را ... ترکمان و ... که ... شد ...
هنگام زوال بدون ... و ... آمدند ترکمان ... سرخس ...
بیست هزار خانوار بودند دوازده هزار از آنها از تیره تومقش اند ...
و ریش سفید ایشان ... است و هشت هزار از آنها از تیره ... قمش ...
... ریش سفید ایشان ... است حضرات ریش سفیدان ...
دو روزی توقف نمایند ... طغیان آب کم شود اتفاق هنگام ظهر ...
آمده چند نفر از ... نشسته کنار رودخانه ... مشغول آب بازی شدند

سه محمد نام صفرخانی پسر محمد علیخان جلف شده به یک نوکرهای قدیمی اهغندی بعد از بیست
پیش پنج سال با ده نفر از لوطیهای خلیل خواجه سرده در وسط رودخانه سه غلام
سه دسته از ظلمه و طغیان آب غرق کرده هرچند آب بازهای ترکمان را تجسس
نعش او فرستادیم اثری ظاهر نشد لاعلاج بیشتر روز در کنار رودخانه توقف نمود
تجه شده آب بر لا نمیرود و ده تومان بآب بازها دادیم و هرقدر در رودخانه
تجسس کردند نشانی نیافتند ما هم بر صبر متوقف شدیم اصلاً در طغیان آب انفصالی هم رسید
عاقبت لاعلاج دیدند نعش یک وزرات مکتب مراجعت که بطرف مدخان کون
به دره هنه اق دربند بیت رفته از انجا الی سرچشمه پنج روز در راه است روز دیگر
بند رسیده عبور کردیم بطرف رودخانه منزل نمود علف و هیمه فراوان است
اصل بیه از دو چشمه آب بیشتر رودخانه بزرگ و بیشتر کوچک معلوم نیست
به بالای این بنای خیر کدام عاقبت بخیر است ولی مشهور است که خاقان بنا
محکم و بنیادی مستحکم دارد ولی زور بخرابی بنا که اگر تا تعمیر نشود از خرابی گذشته

تجن

تجان اهغندی بیست تومان خرج دارد از انجا حرکت در هشت فرسخی منزل نموده
و از انجا روانه روز دیگر وارد سرچشمه کردیم در ارض اللر جلگی بیمار رود بود
از ترکمان که پوست ببری را بر پشت شتری انداخته آورده بودند از درازی که مذکور
نمودند شخص ترکمانی قتلغ نام با زن و پسر ده ساله بر سر کله کوه نعید ارقد پسر را
سوار شتر کرده و زن مهار شتر را گرفته مو تباعت شتر زیاده بوده ناگاه ببری
از این در حجر جستن که خود را بر شتر زده و میخ قه بیت زیر شتر را انداخته و از انجا
با شخص ترکمان در آنجه خواست او را بشکند مو هم کارد تیز همراه داشت
تمام بدون ضرب کارد به پهلوی ببر دشکافته او را هلاک نموده ولی بیهال یک حمله
بر پشت و کمر و گوش شتر در هم شکسته خورد شد ولی پسر علیه نکرد و هم در ارثنها
را مطلع ساخته سر ببر را بریده پوست او را کنده شنیده به اهغندی
در انجا هستم سر را آورده تعجب بسیار نمودم همچنان و یک قیاس ماده دلقه روانه شدم
و همان روز رو بیم فرسخی سرچشمه منزل نمودیم خبر آوردند اهالی ترکمان اطراف هم سمت را

که در آب غرق شده بوده‌اند در ساعت سه توپ از قلعه فرستادیم نعش
را آورده دفن نمودند در مراجعت نعش را با نعش اقدس آورده سپردیم روز دیگر
نعش ترک و تراکمه هر یکرا یکدست خلعت و یک قبضه کارد جوهری [illegible]
مرخص نموده جواب داده قبل از نوشته روانه مرو گردیدیم از مشهد مقدس الی سرخس
سی فرسنگ است و از سرخس الی مرو سی فرسنگ در هر ده فرسنگ رباطی و یکجا چاه بوده
که ماکولات حیوان آب از آن محظوظ [?] منزل بمنزل طی نموده بعد دو فرسخی مرو رسیدیم
پسر عالیجناب خلیفه با پنجاه سوار باستقبال آمده ما را داخل مرو نمود جای خلیفه است
منزل قلعه چهار روز در مرو توقف کردیم شیر مراکب جهان خلیفه بودیم حق طلبی که
اخذ وی بعد دیگر در ولایات متفرقه ساخت که مانند خلیفه جوانمرد ندیده‌ایم
و نیت توصیف او را با رعیت عرض کرده همه ریش سفیدان تکه و سارق
و سالور جمع شده اظهار ارادت و جان نثاری نسبت بدولت علیه میکردند
میگفتند هرگاه بیکان اقدس شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه ما را بچاکری و بندگی

قبول

قبول فرمایند ما غلام جان نثاریم و هر خدمت که از دولت علیه رجوع شود
در انجام آن خلاف نداریم و تفصیل آنچه مقدمه نسبت به جماعت سارق و اجماع
کنده نیاز محمد بای را که از جانب خان ارگنج حاکم در آنجا بوده و در سال قبل با سیصد
نفر در قلعه که خود مرو را در مرو نو ساخته بود کشته‌اند هم پاره‌ای عرض شود
از مرو آب داده قبل نوشته روانه بخارا شدیم از مرو الی بخارا شصت فرسنگ
است و الا چهار جوی چهل و پنج فرسنگ در راه مرو تا چهار جوی چهار چاه وارد
سه چاه آن شور و تلخ است که از راه آب و موش میاید و یک شیرین فاصله فیمابین چاه‌ها
ده دوازده فرسنگ است علف کمتر بهم میرسد بعد از طی مسافت معروضه بچهار جوی
رسیدیم در آنجا قلعه دارد بسیار بزرگ ولی بسیار خراب در سال قبل امیر بخارا امیر
محاصره نموده فتح کرده بود خان ارگنج با سی هزار جمعیت بر سر چهار جوی آمده چهل هزار
خانوار سوار از آنجا کوچانیده بود مسافت الی ملک چهار جوی شانزده فرسنگ
طول و ده فرسنگ عرض است در کنار آب آمویه مشهور به جیحون الحمد الله واقع شده

حاکم آنجا احمد بیک سرکرده عساکر است یکروز در آنجا توقف نموده فردا روانه بخارا
شدیم از چهارجوی الی بخارا پنجاه فرسنگ است یکشنبه کنار آب عبور نموده در حقیقه
یک ده دوازده فرسنگ ریگ است منزل نمودیم عوض [illegible] فرسنگ است از آنجا
روانه قره کول شدیم [illegible] فرسنگ است در آنجا منزل ساخته قراکول از جمله
بلوکات معظم بخارا است مداخل [illegible] از قراکول در سالی به سرکار امیر میرسد بیست هزار طلا
[illegible] چهل هزار تومان باشد حاکم آنجا حسین خان ایرانی است عمل [illegible] دارد و منصب
بسیار بزرگی است چند سال قبل مرحوم محمد زمان خان قاجار [illegible] حاکم
استرآباد [illegible] که با جمعیت خود بر طایفه گوکلان رفته شکست خورده جمعی را
ترکمان اسیر کرده از آنجمله حسین خان مزبور را [illegible] سالگی از ایران
اسیر شده بارگیر افتاده و از آنجا دست بدست بیع و شرا شده در عهد امیر حیدر
پدر سرکار امیر در اندرگاه افتاده اندک اندک ترقی نموده تا در عهد سرکار امیر
حالیه چنین جلیل القدر گردیده حال او را حاکم بلوکات معظم نموده [illegible]

[illegible]

در دست دارد و ولی نعمت [illegible] چند سال قبل سرکار امیر از مشارالیه رنجیده [illegible]
شصت هزار تومان از او [illegible] ترجمان که گرفت ترجمان را از ترکستان [illegible]
حال دو سال است باز با او بر سر التفات آمده او را حاکم قراکول نموده اگر آب
زرفشان نقصان نکند به قراکول رسد منافع آن زیاده از سی هزار طلا [illegible]
آب زرفشان از کوه [illegible] سمرقند [illegible] پایتخت [illegible] است حال [illegible] زیاده از [illegible]
[illegible] حاکم خوشوقت [illegible] در شب [illegible] بدین [illegible]
منزل مبارک فرستاده تفصیلات احوال خود را [illegible] آن شب را
مهمانداری بسیار خوب کرده [illegible] است [illegible] بخارا [illegible]
[illegible] از اهل ولایت و چه از بیگانه [illegible] در طلوع آفتاب
[illegible] شهر [illegible] روانه بخارا شده مسافت [illegible]
است [illegible] فرسنگ [illegible] توقف به [illegible]
[illegible] سرکار امیر [illegible] سوار [illegible] باستقبال [illegible] فرستاده

نیم ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم ما را در خانهٔ سابق معقول بستند جای داد
توره برلو سرکار امیر او منزل دادند بزبان ترکستان شاهزاده را توره مینامند
در اوایل دولت سرکار امیر توره را از هر خود تنبیه نمایه بسبب عدم اطمینان از او
و هم بعلت گمان تشیع که در او میبردند آنخانه الحال ضبط سرکار امیر است
حضرات همراهی ما داخل منزل شده بعد از دو سه ساعت [illegible] جنس خواهش را
اختصار بحضور فرستاده پس از قرار هر دو در منزل شیرینی و حلوات آورده سفره که با
انها دستور خان میگویند گسترده حلوات و نان هم بر پار لاگمه در سفره باشد
چیده چند کله قند و چای از جانب سرکار امیر آوردند گفتند که سرکار امیر
که اگر الحال خلاف بدیدن ما میآید خوب والا فردا میآید چه مختار است
چون وقت تنگ و از روز چیزی باقی نبود قرار ملاقات بفردا شد توصیف ورودی
به بخارا بدین طور است بدون کم و زیاد عرض میشود هجده نفر سواره ساخته دیگر اشخاص تمام اسباب
در نهایت شیق و پاکیزه که همراه هشتم چهار یدک یراق طلا و نقره دار و در جلو نعرت

نعرت و شکوه هر چه تمام تر وارد شدیم چهار پنج قطار نخجیران و موش و نخجیران نو بهار
رنگین تا امروز احدی قطار بخارا ندیده است و در آنجا هم نیست قدری هم بسیار
عجیب و غریب بنظر معلوم آمد زیرا که در راه بخارا از جانب دشتر مال کیر میلو شید
بر چهارده نفر شتر قطاری بار کرده بهاشتر نهکه کرایه شده بود مانوکرهای
آراسته تمامی با الهک و یراق خوب وارد شدیم جمیع اهالی بخارا بلکه سایر
صنفات در طرق و شوارع بنظاره آمده بودند که ایلچی از دولت علیه ایران
آمده بعد از دو روز بعد بشقاول آمد که سرکار امیر تکلف ملاقات شما است بطوریکه
لازم بود و شایستهٔ شوکت دولت علیه دید حرکت نمائید تا بدرب ارک رسیدیم
که خانهٔ سرکار امیر است و در آنجا زنجیر بالسته اند که هر یک از اعیان و اجزا در خدمت
مناسب خود پیاده شوند این قدری همه جا سواره رفته تا مقامی که [illegible]
کلان و قوشبیگی پیاده میشوند و بعد از آنها احدی با رابی نباید پیاده شدن در آنجا مکانی
ندارد و فرود آمده از آنجا با شقاول دارد و [illegible] شدیم دیوان [illegible]

دوازده ذرع طول و هفت ذرع عرض هشت فرش بوریا انداخته و بقدر
شش هفت ذرع نمکه سفید فرش که امیر جلو نشسته سقال دیگر نوبت نیامد
فدوی وارد اطاق شده سلامی بلند کردم سرکار امیر جواب داده خود اشاره کردند
و جا نمودند نشستم قریب یک ربع ساعت صحبت با امیر بعد از ظهر تعارفات رسمی قبال مبارک
جهان مطاع را بر سر دست گرفته بوسیده نگه داشتم سرکار امیر بعد و پرسیدن
از فدوی گرفته گشوده من البدایه الی النهایه مطالعه نموده احوال پرسیدند
از قبالچه نشانی هم داری شاه صاحب فرمودند عرض کردم به خیالات نبوده ندارم
ولی حال متوجه هست به نجر بازیت سرکار امیر و از کمال محبت و التفات اعلیحضرت
اقدس پادشاهی روحنا فداه نسبت با امیر منظوری ندارم انشاءالله الرحمن در زمان رجعت شدن به
حضور دیگر قبالیت قبله عالم و عالمیان روحنا فداه و سفارشات خاصه هم
غیاث المسلمین لائی دام مجده العالی را بشما القا خواهم نمود و چون از دردا دیگر
از خارج مذکور شده وارد اهالی آنجا مسموع گردیده در سرکار امیر قرار داده بعد

که در همان روز یوسف ولف را بقتل رسانند نوشتم خدمت که اگر در این باب
انجلس سرکار امیر اظهار تمنا نماید و از عقیده فدوی مستفسر گردیده یوسف ولف را
قبل از خواهش فدوی بقتل رساند لابد در همان مجلس عرض نمودم اولا فرمایش
شاهنشاهی روحنا فداه است که یوسف ولف پادری از دولت زور آوردن
لان نامه در دست دارد و فیمابین دولتین علیتین ایران و انگریز اتحاد و یکجهتی
پاد سرکار امیر اولا الطرق عزت دوستانه با این فدوی دولت علیه بسیار اهتمام
باشد باعث رضای خاطر اولیای دولت قاهره از سرکار امیر شود و اگر سرکار امیر
نسبت به یوسف ولف نوع دیگر حرکت نماید بلاشک باعث رنجش خاطر
پادشاه اسلام پناه روحنا فداه خواهد شد و شیخ بیت در سرکار امیر رضی
برنجش خاطر مبارک اقدس همایون نخواهد شد سرکار امیر این فقره را تصدیق
کردند و لیکن فرمودند در شما خبر دارید اینها کمر همت برخوابانی ملک من بسته اند
صاحبان انگریز سابق با اینجا آمده بودند گاهی کاغذ برانی خان خوقند را تحریک

بدشمنی نا میکردند و نائب باخان ارکنج در مقام زدن و ربودن میامدند انهارا
اغوای بعداوت مینمودند و تهدیدات میکردند و هرچه اعتراضات شفاهی و نوشتجات
رسیدیم و پاره نقشه سرحدات ولایات را کشیده و مهندسی معابر و راه‌های بخارا را میمودند
اسباب جنگ که نوشته بودند با هم بر کشیده هرچه کار خواه خودشان میکردند
بارها انها را ازین حرکات خلاف منع نمودیم منع پذیر نشدند لابد چند روزی
حبس نموده هرچه موعظه و نصایح نمودیم رد نمودند چون مرخص شدند
شده عمل و هرزه‌گی ایشان زیاده شده اصلا تفته نمودند جواب خیانت
امیر را هر یک بجوابه مشتمل بر عرض نمودیم و بالاخره گفتیم حالات سرکار والا
خلاف مینمودیم و در باب مهندسی ولایت بعده انها ایت و امر جبار روند
نقشه ولایات و حدود انجا را معین نمایند علاوه براین از طرف صحراها هم
چیزی نوشته بولایت خود میفرستند این احوالات را از قدیم الایام داشته
و دارند چون سرکار امیر از احوالات انها اطلاعی ندارند نظرشان

بجز

غرب منیار محکمی است و از زمان سلف الی حال چندین مرتبه نقشه بخارا
را کشیده بولایت خود برده‌اند ولی از انها خبری بظهور نرسیده لاکن اینکه
سعی در خرابی ولایت بخارا مینمایند این فقره در نظر مسلم نیست زیرا چون
دولت علیه ایران با دولت بهیه انگلیس متحد و یکرنگ اند و بخلاف
رضای دولت علیه حرکت نمینمایند با وصف اینکه استحکام در فیمابین
دولت علیه و سرکار امیر بهم رسیده محال عقلی است و من بعد صاحبان
انگلیس خیال فاسده نسبت به بخارا و ممالک سرکار امیر در دل بگذرانند
و پیرامون خلاف کوشند سرکار امیر گفت زیاده ازین فساد دیگر میشود
دیگر چه خواهند کرد در مجلس اول بهمین قدر گفتگو اکتفا نموده زیاده اظهاری نشد
عالیجاه یوسف ولف با دو درجه باغ نائب عبد الصمد خان تبریزی حال
در انجا صاحب نظام توپخانه است منزل داشت و صاحبان سابق هم در انجا
منزل داشتند قریب یکساعت و نیم در مجلس محاوره و مکالمه شد فردا مرخص کردند

بیرون آمد قبل از حرکت و بیرون آمدن تفصیل هدایا و تحف دولت علیه
مهدی و مرتب شده بود بشقاول القا شده او نیز مرتب را بعرض سرکار امیر
رسانید قرار شد روز دیگر هدایا و تحف را بحضور بیاورند بگذرانم چند مجموعه منقّح
مرتب هشته ترتیب لایق هدایا و تحف را در مجموعه گذاشته در آن روز جمیع اکابر
و اعیان بخارا نیز در مجلس حاضر بودند بشقاول بدون تطاول در آن اطاق مجموع
سرکار امیر نشسته بود حاضر ساخته امیر زیاده از آنچه در تصور گنجد شعوف و مسرور گردید
و هر یک را جداگانه بدقت در نظر آنچه لایق دانسته عرض نمودم هر یک از آنها را
بنوشته خود بدقت ملاحظه کردند تعریف و توصیف زیاد نمودند بعد از آن بر زبان راندند
که حضرت شهریار اگرچه کار ولایت و مملکت ما بعد از این منتظم و در نهایت
انتظام خواهد بود اسلام ما از قوّت و شکوه تازه بسبب توجه اولیای دولت قاهره
بهره رسانید و دشمنان پس از این با فکر کار خود باشند در مقابل قدرت
ایشان نخواهند داشت و ما خداوند خود شرط کرده ایم ما دیگر در دمان و سلسله ما

برقرار است دست از دولت و بنده که دولت علیّه ایران بر نخواهیم داشت
زیاده از آنچه بتحریر آید از این قبیل سخنان در مجلس بعد از انقضای این مجلس فردای آن
بمنزل دستورخانچی و وزیر است آوردند در آنجا وزیر در جواب سرکار امیر بیان شد
شیرینی و چای و نهار و چیزها آوردند بعد از آن تماشا روانه منزل گشته ما را مهمان
دستورخانچی نمودند خرج ما را او بدهد دفعه اول آن که پیش آمد در اخراجات پیشها
چه مقدار است ناظر شما باید هر روز نقد بگیرد در جواب گفتم دولت علیه
و تصدق فرق مبارک قبله عالم و عالمیان روحنا فداه از التفاتات سرکار امیر
حاجت بنقد نداریم هر قدر بخواهید نقد از خود ما ممکن است ولی چون مهمان
سرکار امیر هستیم جنس نان و ما بهای ما که وجود بخواهند بدهند بفرمائید ما از اخراجات
ما را بدهید حاجت به نقد نیست بعد از چند بار آمد و شد قرار در اخراجات دلخواه
و روزنامچه مجدد تا سرکار امیر ملاقات اتفاق افتاد در مجلس سلطنت
در میان آمد اول جناب امیر را مشرف شده از طرف دولت علیه ایران

درجمیع از اهالی ایران اسیر شده در آنجا هستند چه بیع و شرای آنها را حلال

میدانند چه بیع و شرای آنها را بعلت اسلام جایز و مباح نمیدانند زیرا که بجهت

اهالی ایران و ترکستان و اهل فرقه ناجیه دارا است حضرت خیر البشر علیه الصلوة

و السلام ملتبس نباشند با وصف اتحاد در اسلام و برادر دینی بودن بیع قبیح

است در میان اهل اسلام چنین قراری متداول باشد ثمر این حرکت جز ضعف

اسلام و غلبه و قوت کفره ضلاله چیزی نباشد و انتشار اولیای دولت انسب است که سرکار

امیر در این باب بجمیع ممالکت خود حکم فرمایند در هرجا اسیر از اهالی هست گرفته

و آزاد نمایند تا باعث رضای خالق و خلایق و موجب اتحاد دولت علیه با سرکار امیر

خواهد شد فایده دیگر این است در مملکت خیوه از عهد منوچهر با تجار جزو مملکت

خراسان بوده و همواره والی خراسان در آنجا دخل و تصرف مینموده و توطن و مأوای

ایل جلیل قاجار بوده است چیزی سبب تغلب اعوام و دهور و تغلب حکام خوارزم

در زور از مملکت خراسان منتزع و مجزا گشته بنابر این نکات اتحاد اصل ایرانی

دخل

دخل و تصرف نماید سرکار امیر در جواب فرمودند اولاً در باب اسرا آنچه جناب فرمودند

دولت علیه نوشته محض صدق است و لیکن بیع و شرای آنها از جمله مخترعات من و آبا

و اجداد من نیست بلکه علمای ما خلف از قدیم الایام چنین فتوای آنرا داده و عوام الناس

معمول داشته اند متکفل علمای ما به این زودی انکار صورت انجام نپذیرد باید

علماء ایران و ترکستان با هم نشسته از اظهار حق و تحقیق مسئله نمایند تا نقض شود

از میان مرتفع شود تربیت این قبایل و تمهید این اساس در دست جمیع است

زیرا که چنین عملی اتفاق نخواهد افتاد حاوی این حرکت باشند بعضی گویم

در کجا از غایت ظهور این مسئله محتاج بانعقاد و اجماع نباشد هر فرقه ناجیه اسلام

از یکدیگر اسیر و قتل نمایند و هم دیگر را بیع و شرا نمایند از دین و آیین گذشته

از انصاف و عدالت دور است بنده اگرچه مرد عامی و نوکر هستم اگر سرکار امیر

علمای بخارا را در حضار فرمایند از عهده جواب آنها بر خواهم آمد سرکار امیر

فرمودند فی الحال اولا انکار ترکستان و تمهید این مقدمات مشکل است با علماء

مکالمه کردن و حرف زدن اشکال دارد از این خیال اهالی اخال و مرو را اتکیوان
منع و لو نمود ولیکن هرگاه بر حسب فرمان پادشاه الرحمن پس از آنکه اتحاد فیمابین ما
و دولت علیه ایران مستحکم شد و آمیزش و عبور و مرور روی بتزاید نهاد این
امر صورت خواهد گرفت عادت چندین ساله را اتکیوان باندک زمان تغییر
و تبدیل داده از روزی که شما از جانب اولیای دولت علیه این تمشیت را از ما
نمودید ما هم تمهید انکار رفع قلع و قمع باطراف و اکناف ممالک خود مردم
خواهیم داشت و بعد الیوم بر این حرکت نگرویده بنده کل خدا اسیر بقید
اسلام معتقد اند در عوض بیع و شرا در بازار ندهند لاحول هر دو که طوایف
ساروق و سالور و تکه اجماع کردند حاکم از خان ازبکیه در مرو نیاز باشد
با هزار و دویست نفر تقدیر رسیدند خود خان ازبکیه با ما بنای مخالفت گذاشت
در وقتی که من بسر حد رفته بودم بولایت من آمده بعدی از لشکر ما در بکارا
و صفا لشکر تمام نموده چهار صد مرد متحره بعد از چند هزار خانوار کوچانیده

برده تکا بوده ما امروز وقتی اخوند استرآبادیم با وصول انجمن گشته با علما
خورد و انجار چون رسیدند از انجا او فرار کرده با ازبکیه رفت بعد از آن با جمعیت
مخصوص بسر او رفتیم در هزار اسب ایلچه روزه هزار اسب را محاصره نموده قصر را تسخیر نمود
در اثر روز فرصت که محمد نیاز بای را کشته سر او و سایر مقتولین را برای ما
آوردند خواهش حاکم از ما نمودند اگرچه دو سه مرتبه این عمل را با ما هم کرده بودند حاکم
بازگشته تعهد اعتباری بقول اینها نیست ولی چاره هم نبود چونکه مملکت بهم افتاده
طرق و شوارع اغتشاش داشت سبب برای انتظام ولا حاکم برای اینها تعیین نموده
فرستادیم اینهم چون اعتباری در کار ترکمانیه ندیده از بیم جان بفاصله سه ماه
به بخارا آمده اکنون خانه نشین است از تعاقب او دوباره ترکمانان آمده
از ترس خان ازبکیه از ما خواهش حاکم نمودند حاکم دیگر در اوراق مخمصه باشد و الان آن
در اینها حاکم است تعیین مخصوص روانه کردیم اخراجات او را پاره از بخارا بر بند
به وقت از دولت علیه بودیم منضبط و نظم آنجا را ما ممانعت نمودیم یا رضا باندان ان بدانم

وحق مقام این است تا شهر مرو مثل سابق آباد نشود ترکمانان آنجا را غلبه دارند و نه حاکم از
هر جانب باشد حکومت تواند کرد و چند فقره بشارت از جناب ایلچی اعظم قبله‌گاهم
لازم داشتم مجمع الالقاب در باب عالیجاه یوسف ولف و در باب اسرای ایران سرا محمد تقی تشخیص
شده بود سرکار امیر بگوییم همه را گفته فورا دستور جاپچی وزیر را که جمع
دارند قرار کنند خودشان اسرای سرداری مختتم در جمال کردگر چند فرستند تجارات
سراغ کرده اند بنده الان سه نفر اسیر ولی رو بند و آنها گرفته آورده بدست ایلچی بسپارند
چون خواهش جناب ایلچی اکرم حاجی سلمه الله تمام شده بود رها دادن ولکن معمول
ندارند و بدستور جاپچی گفت شما خود سرداری مختتم را طلب کنید و باد بیاده جهولایی
نمیده بگوئید لوم و مبارک نامه سرکار امیر بتعاقب اسرای شما بکر گرفت
خانچه در آنجا باشند برفور بشما خواهند رسید و بار حکایت عالیجاه یوسف ولف
را همان آورده فرمودند ما او را بشما بخشیدیم و بدست شما بسپوریم تا سیمت
سپرده اید او را سپرده شود بعد از آن وقت رفتن بخود او را بدولت علیه ایران

ببرید خاطر جمع دارید بعد ایوم با او بنا بر خاطر دولت علیه جهان و التفات عظیم
در ساعت فرستاد یوسف ولف را از خانه عبدالصمد خان آورده بمنزل این فدوی
فرستاد و چون مشار الیه را دیدم بحدی مضطرب و پریشان بود که با هیچکس حرف نداشت
هر چند او را اطمینان میدادم اصلا اطمینان نمیکرد و مدتی هم غذا نخورده بود تا اینکه
مبادا او را مسموم نمایند بعد از آن قرار دادیم که شام و نهار او را در منزل فدوی
طبخ نموده بدهند و سه نفر نوکر بجهت خدمتکاری فرستادم در ساعتی او را عادت
شوند و مجلس دیگر با سرکار امیر ملاقات اتفاق افتاد از احوالات ولایات ایران
و دوستی دولت روس و انگریز با ایران جا شده کلا بطور مصلحت و دوستی دولت
صورت الله با زمحاورت بمنزل کوچ دیگر یک پیشکش از امیر آمده سرکار امیر
از خلعت خلاصه شنیده است در شما تفنگها و شمشیرهای هندی و نیزه جواهر و طپانچه
انگریزی و ساعت و اسباب طلا و کارد و خنجر مرصع و اسباب چای و قهوه طلا و نقره است
و قلیان طلا و نقره دارید سرکار امیر خواهش نمودند این اسباب را تماشا کنیم

اسباب جزاو ریچ را همراه لاپشیجه بیست نموده فرستادم بعد از سه روز همه را
آورده اند که قبضه شمشیره یک هندی یراق طلا خان مرحوم مغفور رحمت
فرموده بودند و یک دیگر هندی وار جوهر دری بعد از انهار آنکه داشت کهنه بود شمشیر را
سرکار امیر میل کرده اند که دارند گفتم این اسباب لایق پیش سرکار امیر نیست
اگر مایل شده اند علاوه این دو شمشیر هر یک از این اسباب را هم که ایشان ببینند
پیشکش ایشان است وقت عصر آمد دو شمشیر را آورد گفت سرکار امیر
فرمودند این یک مهر مبارک خان مغفور را دارد خیلی نیست درپایه
افتخار در دودمان قوتانه آن دیگر عیب ندارد اگر مایل باشند سرکار امیر بردارند
بنده جواب دادم در حق هر دو را پیشکش سرکار امیر کرده بودم دیگر تمنا از حضرت
سرحلقه عالم روحنا فداه یراق و شمشیرهای متعدد بسیار خوب دارم و اگر
بخواهم سر از دولت علیه می گیرم هر دو سرکار امیر مبارک باشد دو باره جواب
آورده اند یک خان مغفور است و آن دیگر را قبول دارم فردای

همان شمشیر را با انضمام یک قبضه تفنگ عمل صادق و یک قبضه نیزه جوهردار
بسیار خوب و یک کره مروارید و دو بشقاب قوطی نقره موزیکالی تحفه سرکار امیر
فرستادم بسیار از این نوع سلوک خوشوقت گردیده همه را قبول کرده و ساعت
از شب گذشته شغادل نزد بنده آمده سرکار امیر فرمودند که در اتفاق افتاده
دو روز مانده روزه بسر شد رفته باشیم سفارش شما را بوزیر کرده ام اگر در غیاب
شما را کاری باشد با وزیر رجوع نمائید در جواب خوش شده و تشکر از حکایت امیر
بنده را کاری و مطلبی نیست و سرکار امیر هم التفات و مهربانی نموده دو لعل را
به بنده سپرده و بخشیده فوراً سرکار امیر روانه سمرقند شدند از دو روز فردای
تا رفتن امیر بسمرقند هشت روز طول کشید در این میانه سه چهار بار ملاقات
اتفاق افتاد پنج روز از رفتن امیر گذشت محقق آمده سرباز و توپخانه
و سواره با جمعی معتمد حاکم پایتخت باشند و تدارک توپخانه را وزیر روزه بیست نیز
و تعداد یکصد هزار تومان پول حواله که بوده از کارها و صنعت کارها بگیرند مجموع را

لها مبلغ و روز گرفته بودند و هر وقت بخواهند قشون لشکر بکشند و پول ضرور داشته
باشند رعایای بخارا شخولا بعنوان قرض یا وسیله هندوها از راجات پول میخواهند
اگر چنانچه رفت و خرج کرد بسیار خوب و اگر رفت باز پول را تقسیم کرده
بصاحبانش پس میکشند و اگر رفت بعضی را خرج کرده و بعضی مانده در خزانه ایشان
شخولا هم مانده است از زودی تقسیم پس میدهند بعد از گرفتن شخولا در پیش بار
و توپ بار بر سر خوقند رفته زیرا پریشانی در حال حاکم خوقند را لاجه بوده است
تفصیل این اجمال آنکه سابقا در ایام حکومت محمد علیخان حاکم خوقند دو سه بار امیر
خوقند رفته بود تا آخر الامر محمد علیخان را با پسرها و دخترها و زن و مادر و خویشان و اقوام
کلا را بقتل رسانیده خوقند را تصرف نمود سرکار امیر کسی را که داشت عمل و منصب پروانگی
داشت او را با پنجهزار نفر حاکم خوقند کرد شهرهای خوقند را با ممالک کلا بتصرف در آورد
حاجی شیر خان که حال حاکم خوقند است از بنی اعمام محمد علیخان سابقا از ترس محمد علیخان
گریخته در میان ایل ختا و قپچاق گاه پیدا گاه پنهان بوده و لا اسیری تا بعد از چند

محمد علیخان سه چهار ماه از حکومت ابراهیم پروانچی گذشت چون سرکار
امیر بخارا به در خوقند و مضافات او منور نبود خصوصا ابراهیم پروانچی هم بخلاف
ضابطه کار می کرد ناچار اهل ختا و قپچاق و توابع خوقند جمعیت نموده
با حاجی شیر علیخان پیوسته حرکت کرده بخوقند آمدند ابراهیم پروانچی
ازین مقدمه مطلع گردیده چون دید اهل خوقند کلا او را نمیخواهند و بخارا هم
دور است بقدر مسافت بیست روز راه است امداد باین زودی نمیرسد
ناچار فرار بر قرار اختیار نموده به بخارا میاید حاجی شیر علیخان با استقلال
تمام داخل خوقند میشود و از بستگان امیر در ولایت خوقند و خجند و تاشکند
و سایر توابع همه را یکشنبه بقتل رسانیدند حال دو سال است حاجی شیر علیخان
با استقلال در آنجا نشسته است در این اوقات که سرکار امیر بسمرقند رفته
حاجی شیر علیخان پسری داشت دیوانه بنای مخالفت با پدر گذارده در شهر خوقند
فیمابین پسر و پدر نزاع شد پسر میر عالم نام شخصی است از ختا قپچاق در آنجا شهرت است

دزد بازار آشفته میخواهد فرصت غنیمت شمرده با پنجهزار کس از کاشغر که اهل
ختا و قچاق و در آنجا قریب یکصد هزار خانوار میشوند برداشته بر سر خوقند آمد
پسر حاجی شیر غلیخان دید که تاب مقاومت ندارد گریخته خود را به سمرقند
رسانید و از خجند هم چند نفر کدخدا آمده به سرکار امیر تکلیف بردن خوقند
نمودند سرکار امیر به تهیهٔ کار خوقند پرداخته و پسر میر عالم در آنجا بر خوقند
تاخته جنگ عظیم فیما بین او و حاجی شیر غلیخان شده آخر الامر حاجی شیر غلیخان
مغلوب و به جنگ پسر میر عالم گرفتار و خوقند به تصرف پسر میر عالم در آمده سرکار
امیر با کدخدایان خجند و سی هزار کس روانهٔ خجند شدند زیرا که اهل خوقند
صدمه بسیار از سرکار امیر قتل و غارت بیشمار دیده بودند همگی آمده
به پسر میر عالم گفتند اگر سرکار امیر بیاید همان حالات سابق میشود شما رضا بآمدن
نشوید و حاجی شیر غلیخان را مرخص کنید پسر میر عالم با اهالی خوقند متفق شده
از اطاعت حاجی شیر غلیخان را لازم ندیدند مشار الیه را گرفته بدار رسانیدند حکومت

را به

نشانیده کلا در مخالفت سرکار امیر متفق گردیدند و نیز به خجند کس فرستادند
که امیر را راه ندهید لشکر از جانب ما بشما رسید و بقدر قوه مجوداری
نمائید سرکار امیر از سمرقند حرکت نموده به شهر خرق که ولایت خود امیر و بعضی
فرسنگ است آمده و از آنجا به قلعه اوراتپه که قلعه بسیار محکم و بر فضا است و پنج
فرسنگ است و مستعد و آماده و آب در میان قلعه دارد و لیکن از
حاکمی که در اوراتپه نشسته بود اطمینان نداشتند او را گرفته دیگری را بجای او
نشانیده با اطمینان تمام با پسر حاجی شیر غلیخان و کدخدایان روانهٔ شهر خجند که
بیست فرسنگ است گردیدند بعد از رسیدن به نزدیک خجند اهالی
قلعه داری نموده او را راه ندادند در یک سمت خجند رودخانهٔ عظیمی دارد و در پای سر
میگویند و سه سمت دیگر قلعه به قلعه تیز مستحکم است بنای دعوا شد عبد الصمد خان
سلطان توپچی را ساخته منکوپیش زده آتش جدال و قتال افروخته شد سرکار
امیر کدخدایان را به قلعه فرستاده که مردم را نصیحت نمایند بعد از داخل شدن فرستاده

امیر حاکم انجا انها را اگرفته مشغول نزاع شدند و دعوای عظیمی بجایی واقع شده
عبد الصمد خان تبریزی بسیار پایداری نموده دعوای خوبی کرده از ساچمه توپ
و توپ اندازی ساعتی اسایش نگرفت انهارا عقب نشانیده خجند برج
را از خجند بر هم زده ته شبانه روز دعوا نمودند چون اوزبکیه دیدند که فتح
خجند عقریب است و با عبد الصمد خان عداوت باطنی در داشته ظاهر کرده
در سنگرهای او امداد نکردند در این باین خبر رسید که سلمان قول با محمد نظر بای
قره قپوز با دوازده هزار کس از جانب حاجی شیر غازیان بر سر اردوی امیر
امده اهل اردو پریشان شده سرکار امیر معاودت نموده خود را باوراتپه رسانید
سواران از عقب انها امده قریب هزار و دویست نفر قتل رسانیدند
و ابراهیم پروانچی در همین روزهای سابق از سرکار امیر داد طلب شده
که پسر حاجی شیر غازیان را با شش هزار کس بمن بده از دریا عبور کرده بروم
تاشکند را اگرفته از راه ریسه خود سلام سرکار امیر او را رخصت داد بجانب

لهذا نو

هنوز بکنار دریا نرسیده خبر سلیمان قول و محمد نظر بای قره قپوز رسید شبانه
بمقابل ابراهیم پروانچی رفته چون امدن محمد نظر بای و سلمان قول بمسامع
عشریان و همراهان ابراهیم پروانچی رسید بدون درنگ و اهنگ جنگ
روی بمعسکر امیر نهاده جهان قرار جمعیت سلمان قول و محمد نظر بای عقب انها رفته
جمعی را اسیر و برخی را هم قتل ساخته معاودت نمودند امیر در انجا امورات
اوراتپه را صورت نوعی داده و حاکم معزول را همراه خود بسمرقند اورد
و حاکم خجند هم با جمعیت تمام با هزار عراده بارگیر آمده حاصل و محصول اوراتپه را
کوبیده و عراده ها بار نموده به خجند فرستاد و بقیه را اتش زده بمقام خود رفت
خجند را اگشته سرکار امیر پس از استماع این خبر ماندن سمرقند را صلحت نداشته
روانه بخارا اشد به بخارا آمده حاکم معزول را نیز همراه اورده در این اثنا
همه روزه وزیر بقیه افندی پیغام میداد که خجند و تاشکند فتح شدند
و هر دو خبر را بهتر از انها داشت زیرا که تاجری که با افندی آشنا بوده

همه روزه اخبار را می‌رسانید روز ورود شهر بخارا هم با عبد الصمد خان
نائب در خانهٔ اشنائی بهم رسانیده بودم معلوم شد که در باطن از سرکار
امیر رنجیده خاطر می‌باشد احوالات خجند و سایر اخبار دیگر را آنچه لازم
فدوی پیغام داد کیفیت را تماما مطلع شدم که دولتخواه سرکار امیر کمیت
و خائن کدام هنگامیکه سرکار امیر بمحاصرهٔ خجند مشغول بود قرار داده همه روزه
چاپار زود زود میرساند ولیکن از اختلاط کارشان بیخبری که احدی از
اخبار مستحضر نمیشود و از اردو کسی قادر نبود که وقایع بنویسد حتی چاپار هم
که می‌آمدند بخبر نوشته امیر که می‌آوردند احوالی از اردو نمیگفتند و کاغذ هم
که می‌آوردند بجز وزیر احدی مطلع نمیشود و احوالات وزیرش هم این است که
اصلا اختیاری ندارد پیش خود کاری بکند مگر از سرکار امیر خواهش میشود هرچه حکم
میشود همان را معمول میدارد از روز که سرکار امیر وارد بخارا شده‌اند مردم را جبر
کردند که کلاه باستعمال بروند مگر خود کس بچه جرئت کی قاضی کلان و دیگری

سادات جویبار که اولاد شیخان باشند بسیار معتبر است و دختر امیر در عقد
پسر او است و دیگر آنکه افندی را قرار دادند که در خلوتخانه سرکار امیر نشینم
تا از سفر تشریف بیاورد و در این مدت زمانیکه در آنجا متوقف بودیم نه اهالی
مجلس با یکدیگر نه با فدوی تکلم مینمودند از سطوت سرکار امیر احدی را
قدرت حرف زدن نیست و کسی هم نمیتوانند بخانه کسی برود که ناگاه
آواز طبل بلند شد معلوم گردید که سرکار امیر وارد میشود در ساعت
وارد شدند حضرات اهل مجلس سلام کردند امیر جواب داده بعد رخصت شدند
دست سرکار امیر را بوسیدند افندی در هر حال متابعت انها را
نمودم اظهار التفات و مهربانی زیاد فرمودند قریب یکربع ساعت در مجلس
طول کشیده مردم متفرق شدند هر کس بمنزل خود رفت اوضاع
و اسباب ولایت و رفتار و گفتار و لباس و اکل و شرب و نشست
و برخواست اهل اوزبکیه اصلا دخلی بسیار ردالتهای دیگر بدارد طرزی

عجب و آدمی خوب دارند قبل از حرکت سرکار امیر بجانب خجند سه روز بعد
از ورود ترکمانی را پنج طلا داده کیفیت ورود و رفتار امیر را مطول داشته
روانه نزد حاجی قاسم طهرانی که در ارض اقدس است نموده که روزانه وارد [illegible]
نماید بشش روزه ترکمان مزبور خود را به مشهد رسانیده نوشجات را داده و بعد از
مراجعت سرکار امیر از سفر نیز تفصیل شکست دادن و ضایع [illegible] مسطور
و معروض داشته مصحوب ترکمانی که پنج طلا گرفته [illegible] روانه ارض اقدس
نموده اینهم نوشجات را بشش روزه در مشهد بحاجی مشار الیه رسانیده [illegible]
امیر بخارا [illegible] شهر رجب المرجب یکساعت بغروب مانده بود نوشته از سرکار
آصف الدوله رسید و فرمان جهان مطاع بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه
را که [illegible] ترکمان نیز دو تاجرهای طهرانی که در آنجا هستند داده ملاحظه نمائی فرمان
مبارک را برده داشته با نغندوی رسانید چون تعلیقه جناب آصف الدوله را که گم
با نغندوی نوشته بودند که فرمان جهان مطاع در باب اشخاص [illegible] نغندوی

یاد می است بطور شایسته فرمان مبارک را بسرکار امیر رسانیده که در باب
[illegible] اگر حکایتی باشد رفع شود اگرچه نغندوی دو ماه قبل او را از
سرکار امیر گرفته بودم ولی چون استقامتی در رای امیر ندیده بود و باعث
[illegible] اختلاف در خیالاتشان بهم میرسید نغندوی او را [illegible]
که در این شبانه آدمی بتعاقب شغادول فرستاده آمده گفتم بسرکار امیر عرض کند
فرمان مبارک از دولت علیه رسیده با فرد اعجمی منتظر سرکار امیر باشم
شغادول گفت مضمون فرمان چه خبر است گفتم مطالب [illegible]
ما حدی نباید گفت سرکار امیر مطلع خواهند شد همان شب امیر را خبردار
کردم که مبادا واقعه نویس قبل از عرض حدودی بسرکار امیر برساند که [illegible]
فرمان شاه را مخفی نموده است زیرا که در این ولایت قریب [illegible]
واقعه نویس دارد هرچه ببینند بشنوند باخبار بسرکار امیر نویسند شغادول
رفته بسرکار گفت صبح روز آمد که امیر حکم نموده اند که فرمان مبارک را به



من ببرم جواب گفتم فرمان جهان‌مطاع پادشاه نوشته تجارتی نیست که من
بدهم شما ببرید پیش بدست خود برسانم جواب را شفاهه بشنوم بطور خوشنودت
او را جواب کردم رفت باز مراجعت نمود که سرکار امیر فرمودند که قاعده
ما این است ایلچی از هر دولت که بیاید در بدایت اگر کاغذی یا چیزی باشد
خود میرساند و بعد از آن اگر خبری یا کاغذی باشد پیش از برای ما میفرستند
فدوی در جواب گفتم اگر قرار ترکستان اینست قرار ایران نیست مجدداً رفت
زودی مراجعت نمود گفت سرکار امیر فرمودند بعد از یک ساعت دیگر پیش بیائید
و فرمان مبارک را بیاورید فدوی فهمید که تأخیر یک ساعت دیگر منظور
تزئین و تغییر اوضاع است بعد از انقضای یک ساعت شغاول آمده بیاید الان
فدوی سوار شده روانه ارک شدیم در درب خانه جمعی را فراهم آورده بودند
لیکن در خدمت امیر سه چهار نفر از کار و اعیان بیشتر نبودند مجلس کار امیر
وارد شده سلام کرده در جای معین خود نشستم بطریق سابق فرمان مبارک را

رسانیدم شخصی که مقرب سرکار امیر بوده خواست که فرمان را گرفته بامیر بدهد
فدوی اعتنائی باو نکرده خود فرمان مبارک را بوسیده بدست امیر دادم
فرمان مبارک را گشوده من البدایه الی النهایه مطالعه نمود حکایات سابق
صاحبان انگریز باز بمیان آورده بعد از سؤال بسیار بیجهت سرکار امیر فرمودند که
گمان نمیتوانم کرد من از اینها مطلق و آسوده نیستم میخواستم نیز این را با ایلچی
خود محو سازم ولی چون خواهش دولت علیه است و شما آمده‌اید بخشیدم
سپرده شما است در زمان مراجعت با خود ببرید مگر ما هم آدم بدولت انگریز
روانه میکنیم و فرستاده خود را هم بشما میسپاریم صحبت با نجا ختم شد در این بین
که سرکار امیر را ملاقات کرده ندیده بودم که لباس فاخر پوشیده از زر و جبه
ترمه بسیار سنگینی در بر داشت بعد از بیرون آمدن فدوی هنوز بدرب دیوانخانه
نرسیده چند نفر از محرمان دویده همان جبه ترمه را با هشت کله قند از روسی
آورده‌اند که امیر برای شما فرستاده معلوم شد که بجهت خلعت فدوی آن جبه را پوشیده بود

بعد از نوشیدن قلیان فدوی را احضار نموده قدری توقف کرده اظهار
مهربانی زیاد فرمودند بمنزل آمدیم تا دو روز دیگر ملاقات اتفاق نیفتاد بتفصیل این
مقدمات و استخلاص عالیجاه یوسف ولف را هم عریضه نوشته بیست و چهار طلا
بترکمانی داده روانه ساختم از پنج روزه خود را بارض اقدس رسانیده بجای خاتم
سپرده او هم روانه دارالخلافه نموده که بنظر اولیای دولت قاهره رسید در این
دوران ایلچیان که از هرات و ارگنج و شهرسبز و خلم آمده بودند ایشان را مرخص
کرده رفتند بعد از رفتن آنها سه چهار بار دیگر ملاقات اتفاق افتاد هر زمان
که ملاقات میشد نشست و تمهید از استخلاص اسرا و عدم بیع و شرای آنها میشد سرکار
امیر با تدبیر در این باب فکر نموده جواب صریح نمیداد و طفره و تعلل میکرد تا اینکه
وگاهی نقل صاحبان انگریز را بمیان میاورد که در کیفیت فتنی ایلچی یار محمد خان
حاکم هرات چرا آمده عرض کردم ندانستم لیکن از قرار مشهور میگفتند که یار محمد خان
بسرکار امیر نوشته است که یوسف ولف را بکشند فرموده بودند ایلچی برای همین فقره

آمده

آمده بود لاکن در باب همراهی این مقدمه بطول انجامید هرچه سعی و کوشش
و تمهید و تدبیر نمودم مفید نیفتاد بنوعی که رسیدم کار بجایی انجامید دو روزی تامل
نموده شقاول را شبی بضیافت خواستم و او را بخدمت امیر پیغام دادم
که در خدمت امیر عرضی دارم و چون خلوص عقیدت و صفای طویت محرک
است که اسرار را معروض دارم ولی در جائی خلوت که کسی نباشد چون
صبح شد شقاول مراتب را بعرض امیر رسانید بعد از دو روزی فدوی را در جایی
خلوت احضار فرموده پس از دخول و تعارفات عرض کردم که من با کمال خوش
بیست است که بدولت علیه ایران خدمت کرده ام و نعمت برده ام و حال
چندی که ادراک حضور سرکار امیر نموده التفات دیده ام سزاوار نمیدانم
که اگر نقصی به بینم عرض ننمایم تا بحال از جانب اولیای دولت قاهره چنانچه در حق نقض
در ایلچی بانجیده و نیامده است و سبب فرستادن فدوی این بود که سرکار امیر سبقت
در هر امر اسمی و سعی در اتحاد بدولت علیه نموده و سید خلیل را روانه داشت بلطف

کریمه و ان جنحوا للسلم فاجنح لها این فدوی را روانه فرمودند اوّلاً بدلیل
ملاحظه همه چیز بنهال اتحاد و یکرنگی را در خارج ثمری لازم است و ثانیاً ملاحظه
قوام دولت و استعداد امت ملک و ملّت خود را پامال سرکار امیر [illegible]
که در کابل است و مردی با انگلیس راهی و ارتباطی ندارند و با خان ازبک [illegible]
در نزاع و جدل‌اند و با حاکم خوقند نیز همواره در مقام جدال و قتال‌اند شهر سبزی
و اکنون هم که مخالف و اراده ندارند این خوانین که هریک ولایتی در حوزه خود
دارند و والی مستقل نیستند این نوع همه که در مقام خلاف [illegible] تنهایی بزرگ‌اند هم
که اوّلاً دولت علیه روس است قطعاً رابطه ندارند و با دولت بهیه انگلیز هم
این نوع سلوک نمودند امر منحصر است به دولت علیه ایران که ان اشخاص
در درگاه سلطنت ما سمت نوکری و ارادت دارند و با ما بسیار هم کمال
اتحاد و یکرنگی منوعی که از سخن و صوابدید ما تخلف ننمایند اسباب و الات
حرکت از قبیل توپ و تفنگ و قورخانه و غیره بحمدالله حاضر است که در حوصله هیچ

دولت

ممالک ما تاب مقاومت یکساعت آن نیست ترکمان آتاغل و سرخس و رؤسای
مرو و ساروق و سالار بر ضمیر منیر واضح است که سربندگی و اطاعت پیش آورده
هر حکمی که از دربار کیهان مدار صادر شود اطاعت خواهند کرد با چنین حالتی
که اکنون شما از در صداقت و دوستی درآمده لاف یکرنگی میزنید و چون
من بنده فدوی که پیوسته مایل باصلاح و دولتخواهی بوده و میباشم اظهار
مطلبی که جزئی است مینمایم و مقصود اولیای دولت ما قوّت اسلام و شکوه
ملّت حنفیه است با این همه ابا و انکار مینمایند معلوم است که منظور اولیای
دولت علیه از این زحمت و ترتیب آتشخانه و قورخانه بجز غلبه بر کفر منظوری
نیست بعد از آنکه سرکار امیر بخارا که سواد اعظم ولایت اسلام است
از مذهب و ملت خود که در دین متفق اند و در اصول عقاید متحد [illegible]
ننمایند بلا خلاف اسلام ضعیف و کفر قوی خواهد شد من بنده فدوی مصلحت
سرکار را در دولتخواهی در ان می‌بینم که اسرار اعلیحضرت افغان [illegible]

موقوف داشته حکم نمایند که بعد از این از ادانی و اقاصی و مطیع و عاصی

پیرامون این عمل شنیع نگردند تا اسلام فوقی پیدا نماید و در امورات رونقی

بهم رسد ع التفصیل دنیمراتب را در عالی دالقا نمودم سرکار امیر بعد از شنیدن

این مقالات و فکر و تمهید در این مقدمات قسم نمودند در این باب تفکری لازم است

و تدبری جایز ده روز مهلت باشد تا جواب این مطالب را بهم صواب گفته شود

بعد از ده روز باز این فدوی را احضار و قسم نمودند که تحقیق و تامل بسیار داشتم

که آنچه گفته و عرض نمودی محض صداقت و عین ارادت بوده است من در اینکار

دولت علیه ایران ناگزیرم ولی این کار زمانی میخواهد و همتی میخواهد که شاید ببرد

زنگ این خیال را از آینه قلوب عوام الناس زداید و جمعی از مسلمانان که بخواهش

نقد داده اسیر خریده اند نتوان گفت که دست از اسرای خود بردارند و از

تنخواه خود بگذرند ع العجالة حکم بولایات متعلقه و توابع اسلام میگذاریم که

بعد از این بیع و شرای دهاله اسلام را موقوف دارند و هیچ ذی نفسی را

ازاهالی

از اهالی ایران و ممالک متصرفی ولایات ما خرید و فروخت ننمایند تا آنچه

منتشر در اطراف و اکناف کرده و جمعی هم که در سنوات گذشته از اهالی ایران

هر چه ممکن شود بقدر امکان آنها را بقدر سیصد چهارصد نفر مطلق العنان و بهمراهی

شما روانه خواهیم نمود و خود هم بقدر هزار نفر غلام که بیست هزار طلا خریده ام واکنون

سرباز رعایت شانه مضایقه ندارم که بهمراه شما روانه سازم چون این حکایت سرباز

را نیاده باکراه گفت دانستم که اگر تمکین بیرون آنها نمایم نخواهد داد عرض

کردم که هنگام آمدن هر دو بار صفات اولیای دولت علیه قرار نمودند

که بجناب جلالت مآب صفی الدوله بگویم که اگر سرباز و توپخانه و آتشخانه

سرکار امیر را ضرور شود و هم مضایقه روانه سازند و مماطله و مسامحه نگذارند و حال

باران فرمایشات شاهنشاه اسلام پناه روحنا فداه چگونه قدرت نتوانم کرد

که سرباز ساخته و پرداخته سرکار امیر را همراه آورده باشم و اهالی بنازعالی

سرکار امیر رجوع نمایست هر قدر ممکن شود از اسرای مملکت و غلامان ولایت

التفات فرمایند عاید اتحاد و یکجهتی بدولت علیه خواهد بود و این عرض باده بیمرضی

و سخن افتاد و مقرر فرمودند که هر قدر ممکن شود هر کس که باشد تا بدان باشد نوعی

که ظلم و جور در ان نباشد همراه ببرید و کسی ممانعت نکند چون این خبر شایع و

منتشر گردید و انخندی هم بلوکات ادم روانه کرده و این مدت توقف هم

مسلمانان نزد خندی آمد و شد مینمودند و از اسرا القدر یکصد و پنجاه نفر خود را

خریده و بعضی نصف و ثلث تنخواه خود را داده بودند تتمه را انخندی قرض

نموده از بخارا رو بانها داده و در حساب اسرا که بسفر خرید و سرقت بوده‌اند انها

را آماده و مهیا داشتیم و ماهیچ هم از اطراف و جلب شهر بخارا رسیده قریب

یکهزار و کسری اسیر جمع شدند چون قرار است که از اسرا هر کس که از آب

آموی بگذرد نفری پنج طلا بدهند و از آب عبور نماید بدین جهت سالی یکدو نفر بیش سعید و

گذشتن ندارند لهذا بسرکار امیر عرض کردم که یکنفر از کسان خود را همراه فرمایند

که انهار را از آب بگذرانند که کسی متعرض نشود یکنفر عاشوربیک نام محرم با جات که

[illegible]

در بانی را

از سرکار امیر گرفتیم که از بخارا همراه ما آمده تمام اسرا را از آب آموی

بگذرانند که احدی مزاحم احوال انها نشود و هر کدام که قدرت و استطاعت

داشتند مال سواری جهت خود ترتیب داده و هر کس که قدرت نداشت این

خندی جهت انها مال کرایه نموده و اشخاصیکه زن و عیال داشتند تنخواه انها کجاوه

ترتیب داده اب و اخراجات انها را مهیا نموده تمامیرا از دریا گذرانیدیم

روزی چند خلعت و انعامی از سرکار امیر آوردند که تفصیل آن در عریضه علیحده عرض خواهد شد

بعد از آوردن خلعت و انعام خدمت سرکار امیر رسیده و مرخصی حاصل کرده چهار بلدی

تا چهارجوی همراه ما معین نمودند و عالیجاه سبحانقلی بیک که منصب امیراخوری

دارد با هدایا و پیشکش روانه دولت علیه نمودند و ملا ابوالقاسم که شیخ [illegible]

امیر است بدولت انگریز روانه نموده او و عالیجاه یوسف ولف پادری انگریز را

بانخندی سپرده از بخارا بیرون آمدیم تفصیل حرکت خندی از بخارا و مراجعت

بعد از انکه یوم شنبه ۱۷ شهر رجب المرجب از بخارا انتقال و حرکت نموده

به جز بنده و که نیم فرسنگ است منزل نموده و سرکار امیر هم قرار نموده بودند که شما
اندک اندک بروید تا سمجار بیک امیراخور کارش تمام شده بشما برسد روز بعد از آنجا
حرکت کرده بشهر اسلام که ده فرسنگ سنگلاخ است رفتیم از آنجا به چکینه که چهار فرسنگ
سنگلاخ است رفته از آنجا بقره کولکه هشت فرسنگ سنگلاخ است رفته همه جا منتظر عالیجاه
سمجار بیک بودیم یکروز در آنجا توقف نموده سرکار امیر حال قراکول عوض
مواجب سرباز قبول عالیجاه عبدالصمدخان داده است بعد از بردن آمدن از آنجا
قندوزی با اردوهای خود سپرده که تا ارض اقدس شام و نهار بقدر کفایت با سرکاری
قشیر بازغیت بدهند همه شب طباخ قندوزی پنج شش دیگ بزرگ را از کجه
آتش چیده آنها میپخت و هریک که خرجی یا کفش یا چیزی ارایه نداشته جمع یا مجالح
آنها را استمالت میشدم اطاق چاشت داده که هریک ده دفعه ده جهه خرجی از قندوزی
گرفته اند و از قراکول هم سه روز کنار دریای آمویه آمدیم یکروز در آنجا از چهارم
قرب که از توابع چهارجوی است منزل کردیم تا سمجار بیک امیراخور هم آمد

ملحق

ملحق شد روز دیگر اول اسرا را از دریا گذرانیده آنچه چاپار داشتیم همراهی آنها
روانه نموده با فراشها که در انطرف آب خیمه بزنند در آنجا باشند و اخراجات آنها
را نیز بدهند فردا خود هم از دریا گذشته بچهارجوی آمده چهار روز در آنجا توقف
کرده بسبب آنکه اهل قافله بعضی از دریا گذشته بعضی نگذشته تدارکات معطل شده
نگذشته بودند منزل ما در خارج قلعه در چهار باغ بود سه چهار دفعه حاکم آنجا ما را دیدن
کرده روز پنجم عاشور بیک مهماندار را یک طاقه شال بسیار خوب و سی طلا تعارف کرده
برگردانیدیم عریضه هم بسرکار امیر نوشته که عاشور بیک نهایت مهمانداری را کرده
آورد چون از چهارجوی الی مرو نهایت بی آب است و مسافتش دور و اشتخوانی است
که در زمان رفتن عوض شد ما چاپار سالکم چهارجوی گفتیم چون اهل قافله و اسرا از دور و بد
و ضرر دیدن و صحاح بسیار زنده و راه بی آب است لابد باید شما کمیسه سوار و قرقچیه تعیین
و کمک دار قرار بفرستید چاه ها را پاک نمایند و چاه های تازه بکنند و چاه های خراب
شده را لای نمایند تا مردم زحمت نکشیده برفاهیت بگذرند اول نکرده گرفت

عاقبت حرف ما را قبول نموده لوچها را فرستاد و این فدوی سایر اسباب واقعه و
تدارک راه را مهیا ساخته دو روز بعد از رفتن قوشچی خانم کمکیت غروب با بنده حرکت
و روانه شدیم شب لاینقطع راه رفته روز دیگر هنگام ظهر بمنزل رفتنک رسیده
در آنجا لوچها یکه فرستادیم آن منزل را آباد ساخته ولی خودشان هم براه دیگر
مراجعت کرده بچهارجوئی رفته بودند یکروز بجهت آمادن مرکب و سواران
توقف نموده روز دیگر هنگام بار کردن پنج سوار از حاکم چهارجوی آمده عنایت
نامه از سرکار امیر آوردند که پانصد و پنجاه طلا که دیت تلان شده از بابت
باج غلامان بدهید تفصیل آنکه باج گیر دریای آموی بسرکار امیر عرض کرده بود
که سابق من از هر غلامی پنج طلا گرفته از آب میگذرانیدم هم هفده هزار نفر غلام تخمیناً
از آب عبور کرده میبایست پنج هزار طلا از آنها بگیرم ولی چون فرمایش شده بود
چیزی نگیرم مرخص نشدم بسیار ضرر میشود لاعلاج سرکار امیر چیزی جای
من قرار بدهند که از آنها بگیرم سرکار امیر هم کاغذی نوشته در غلامان حق

شده

شده پانصد و پنجاه طلا بدهند آدم احمد بیک حاکم چهارجوی آمد نزد این
فدوی گفت که این عنایت نامه حضرت است اگر شما پول را میدهید فبها
والا من حالا از اسرا میگیرم بنده هم بتدبیر و زبان خوش گفتم چی بخشم اگرچه
سرکار امیر نوشته مضایقه ندارم ولی عریضه بسرکار امیر مینویسیم و خواهش
میکنیم اگر جواب رسید که بگیرید فبها والا پول را از من بگیرید بهر طریق که باشد
رضا شدند در آنجا یکنفر ترکمان را ده تلا داده روانه حضرت امیر کردیم از راه
مسموع شد سرکار امیر قریش که سی فرسخی بخارا است رفته بود عریضه نوشتم
مضمون آنکه شما از راه التفات و مهربانی باج غلامان تخفیف مرحمت
فرمودید امکان مجدد عنایت نامه سرکاری بجهت پانصد و پنجاه طلا در سر غلامان
آمده اولا اگر این پول را از اسرا بگیرند بنده راضی بپول دادن اینها نمیشوم
زیرا که فقیر بیچاره هستند و اگر از بنده میگیرید اطاعت میکنیم حال که در بیابان است و پول
در اینجا حاضر نمیباشد در مرو چهار روز تعلیم ملاتان سرکاری میکنیم نوشته را بمهر کرده بیکنفر

ترکمان روانه نموده که جاهای حاکم چهار جوی را اسیر خود کردیم و در اقلیت
ده بیست نفر ترکمانان را اجرت داده پیش فرستادیم که چاه های سر راه را
پاک نموده و تازه کنند نیز چاه خبر بنده که در میان درود تجه است گذشتیم و نیز
بیست نفر ترکمان تجه قراولی تعیین نموده که مبادا از ترکمانان اوکهی بیایند
ترکمانان در خواب یا بیداری از اسرا کسی را بدزدند زیرا که در اینجا از این
کارها بسیار میشود و ایشان را از غفلت دفعه پانزده قران هم پول دادیم منزل
منزل چهار پنج روزه وارد مرو کهنه شدیم در سه فرسنگی مرو کهنه چند نفر از ترکمانان
ترکمان کمر بزرگ انها مراد بیگ قراول بیگی بود باستقبال ما امد بعد از تعارفات
گفت من با شما دوست هستم از جهت آنکه اسیرها را در مشهد نگاه داشته بودند با هم
باید شما را در اینجا نگه داریم نگذاریم بروید مگر آنکه اسیر ما را از جناب صیف الدوله بدهید
در جواب گفتم محال عقل است که چنین باشد که بتوانید مرا که غلام جان نثار
پادشاه اسلام پناه باشم نگه دارید که دست از جان و مال و عیال خود بشوئید

ازاین

ازاین مقوله بسیار گفتم بعد از ساعتی دیدم قدری عجز در ایشان اظهار کرد که ما ها
غلام جان نثار پادشاهیم بسته های ما از جناب صیف الدوله نیست که اسیران ما را
باز دهد و اظهار بیچاره گی نمود گفتم بی قرار چنین باشد شما چند نفر اسیر از سمت
ارض اقدس برده بودید انها را بیاورید و چند نفر از کدخدایان شما پیش
جناب صیف الدوله روانه نمائید بسته هائی ایشان را میگیرم برای شما از جناب ایشان
قرار براین شد وارد مرو کهنه شدیم در بیرون قلعه منزل کرده شب را در آنجا توقف
نموده فردا پسر خلیفه با کدخدایان مرو باستقبال ما امده وارد مرو نو شدیم
خودی با خلیفه خود و اسرا در خانه خلیفه مهمان شدیم و اهالی کار را از بس
دوراق خواجه نقیقه نوکه ناز محرمای ساخته از خانه خلیفه با آنجا هم تر سبک
است منزل کردند خلیفه با جمعی کدخدایان ترکمانیه از تکه و ساروق و سالار
بدیدن خودی آمده اظهار رنجیده گی و خایف نسبت با دولت علیه نمودند
نمودند چای و حلویات و نهار برای ایشان اوردند بعد از صرف نهار تعارفات

در عرض تو تفصیل استخلاص غربا و اطلاق اسرا را در عریضه مسطور داشته خوارزم
طلا تبرکانی واقعه روزنامه از من اقرار نموده و عریضه عبارت را حاجی قاسم با حوالها
مدارا تکلف خرج اوستای حالت قاهره رسانید بعد از ده روز گذشته
که خدایان ساروق و سالار آمدند که یک علاقه متفق باج بدهند از قرار اوزی
چهار طلا که چهار هزار طلا باشد همه در میان اسرا جاشده نزدیک بود که
متفرق شوند بعضی را استمالت و بعضی را دلطفیان دادم بعد آدم نزد اولاد
خوارزمه که حاکم است فرستادم که این چه معنی دارد سرکار امیر قرار داده اند که
هیچیک از این اسرا و سارین باجدی باج ندهند و کسی مزاحم آنها نشود
جواب حاکم آمد که حرف من گوش نمیکنند هر چه سعی نمایند کسانی من
که آنها را که هرزه گی کنند نصیحت پذیر نمیشوند خلاصه با خلیفه دارالخلافه
که بعضی از کدخدایان در این باب گفتگو کردیم و خلیفه با ارازل خانان هم
سعی بسیار کردند که مردم دست بازیچه زنند راه حجره داد و باش قبول کردی

آنچه خلیفه در قوه داشت سعی کرد کامیاب نرسید آخر الامر گفته شد که اگر خلیفه
بعد از این در این باب گفتگو نماید شب بر سر خانه او ریخته او را اسیر کنیم بالاوراقی خوارزم
و ایلچیان بخارا و اموال ایشان را بغارت برده و خود ایشان را با ارگنج سر بستیم
و اهالی بخارا را چه مصالحه با خان ارگنج قرار رسیده هم خلیفه هم معطل مانده
و اهالی بخارا نیز واهمه کلی نمودند هر شب در جائی بودند و قرار دادند که اسرا
را هم نفروشیم در این میانه هر چند مردم از دوست و آشنا از این قبیل
خواهش نمودند که شما رضا بدهید غلامان باج بدهند اصلا قبول نکردم بهمین کشاکش
هشت روز در عرض ماندیم روز نهم همان ترکمانی که بخارا خدمت امیر فرستادم
رفتن و آمدنش پانزده روز طول کشیده عنایت نامه از سرکار امیر بجهت نقیبی
آورد که آق سقالان ترکمان و اوراق خوارزم و خلیفه احدی از ترکمانیه متعرض اسرا
نشوند و یک دینار پول هم نگیرند روز شنبه که هفدهم ماه شعبان بود بعد از آنکه
ترکمانیه کاغذ امیر را خواندند ساکت شدند و روانه شدم خود خلیفه یک ایلچی

و پنجاه سوار با یک منزل مشایعت نمودند آمدند و اوراق خواجه حکم ایجاد نیز
تا نیم فرسنگ مشایعت نمود آنچه فدوی بخلیفه تعارف نمودم یک طاقه شال
خوب و پنج کیروانکه چای و پنج کله قند ارسی و به پسرش یک ورپان خوب و یک جبه
و یک قبضه نیزه یراق نقره با بیرق زره جوهری منزل ثانی خلیفه خود مراجعت کرده
پسرش را همراه ما تا سرخس آمد بعلت بی آبی که بحر یک چاه شور آب ندارد
در شب و دیگر روز لاینقطع مال راندیم تا به سرخس رسیدیم خان سنت که خانمه
را میگذرانند و به بخارا میبرد و میاورد تمام جمعیت ما را از کشف و یک روز مهمانی نمود
هنگام حرکت پیشکشی با یک جبه و یک قبا و یک کارد جوهردار و یک دست یراق
شمشیر باد تعارف نمودم در این میانه سبحانقلی بیگ میرآخور ادم نزد فدوی
روانه کرد که ما یک براتی یکصد و پنجاه طلا از سرکار امیر داریم سرکار امیر برات
ما را حواله باج گیر راتب امو به نموده است که از بابت باج غلامان مستخلص
برسد حال نمیخواهیم وجه ما را از اسرا گرفته بدهید فدوی جواب دادم که از این

الا

برلا اطلاع نداریم صدق و کذبش بما معلوم نیست سرکار امیر هر چه بوده بما
بخشیده است اکنون این را میشنویم سه دفعه آدم آمده و شد نمود دیدم هیچ وجه
موعظه پذیر نیست آخر الامر خودش بجا در این فدوی آمد اصرار نمود که هیچ معلوم
اگر این وجه از غلامان بما نرسد ما بدولت علیه نخواهیم آمد از اینجا مراجعت
نموده به بخارا میرویم و ترکمانها میگوئیم غلامان را برگردانند نگیرند و توقف
نموده هر قدر سعی کردم و موعظه نمودم که غلامان فقیرند و من از اخراجات و اکل
و شرب و کرایه مال آنها را میدهیم و این فقره که شما میگوئید صدقش معلوم نیست
اصلا پند نپذیرفت دیدم معنی ندارد میشود و هم کار ترکمانان اعتباری ندارد باید در
میانه شورش بسیار و غلامان بیچاره چیزی ندارند و سبحانقلی بیگ هم جاهل و نادان
و نصیحت پذیر نیست و اصرار بر نیامدن میکند لاعلاج تمسکی نوشته باو دادم
که مبلغ یکصد و پنجاه طلا که حرّیت غلامان است بعد از ورود دار الخلافه بشما میدهیم
حاجت نمیشود و شورش و بازگشتن نیست الان هم همان تمسک در نزد حصار اسیر

ضبط بیت المملکت راهبر کرده با او سپردم ارام گرفت و مفسده و فتنه
را خاموش از آنجا روانه شده بشورلق و از آنجا به مزدران آمدیم از مزدران آدم
خدمت امیر الامراء العظام سرکار جهان خان بمشهد مقدس فرستادیم که
ایلچی بخارا و نفر آمده اند و عدد نوکر و مال هاشان را مشخص کردم منزل و جمع
بجهة ایشان مشخص فرمایید و خود هم چند سواری را قراول نمودم که نگذارند
اسرا متفرق شوند و بجائی روند تا ورود ارض اقدس در مزدران حاجی ملا حسن
طهرانی و حاجی قاسم با جمعی از تجار ترک و تاجیک بقدر بیست بار شیرینی و حلویات
و فواکه با جمعی از صاحبان اسرا بمزدران آمده شیرینی و فواکه را با اسرا تقسیم کرده
رسانیدند از مزدران به چهار گنبد و از آنجا روانه ارض اقدس شده جمیع علما و فضلا
و کسبه و تجار و زوار و دوست و بیگانه باستقبال آمده بودند که الحمد لله تعالی
ساوی کلیدر و کبری اسرا از پرتو یک ذره عنایت حضرت کیهان اقدس شاهنشاه
اسلام پناه روح العالمین فداه استخلاص یافته اند قبل از عهد ملوک سلف الی الان

چنین

چنین اتفاقی شیفاله همانا این موهبت عظمی مخصوص ایام شاهنشاه اسلام پناه
روحنا فداه بوده از عام و از خاص خواص و عوام تجدید شد عبور و مرور متعذر
پدر در جستجوی پسر پسر در تفحص حال پدر خواهران در طلب برادران و برادران در
تشخیص احوال خواهران مادران فرزند جویان و فرزندان مادر گویان صداهای
های و هوی گوش فلک الاطلس را کر نموده شور قیامت برپا شده گویا قیامت
قیام نموده راه سخار مسدود و ابواب مساجد و منابر مفتوح خاصه و عامه ناس
لب بشکر و سپاس خداوند رحیم و دعای دولت کرده و جهت قضا قدرت
حضرت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه گشوده تا الاجتماع بعتبه بوسی
سلطان بارگاه ولایت علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مشرف گردیده
جبهه صداقت براه ارادت سوده و پیوسته بذکر دعای دوام سلطنت علیه تکرار
نموده از آنجا هر کس متفرق شده بخانه و ولایت خود رفتند و اینجانب گذارد
را منزلی خوده که خانه تجارتی مستقیم شده بود برده از قرار روزی شصت تومان

خرج سیداد زند قدری هم از راه آمده بخدمت امیرالامراء العظام حاجی خان
رفته یکدو ساعت مانده بمنزل خود آمدم جمیع مجتهدین و امام جمعه و اعزه و اکابر
ولایت مکرر بدیدن فدوی آمده و جمیع علما و فضلا و امام جمعه بتعزیت این
مصیبت عظمی و وقایع کبری بر جمیع ولایات خراسان و سایر ممالک محروسه
ایران قلمی و ارسال داشتند مدت پانزده روز بجهة آسایش دولت اوراق ارزن
توقف نمودیم در روز ورود چاپاری بجهة استحضار اولیای دولت قاهره دو روز
العلی روانه کردم امرا روانه دارالخلافه نموده عریضه معروض داشتم و نیز روز
حرکت از ارض اقدس چاپاری دیگر روانه دربار کیتی مدار نمودم بتاریخ یوم شنبه
چهاردهم شهر رمضان المبارک از مشهد حرکت و در نیم فرسخی در قریه عسکریه
که تعلق بامام جمعه دارد چادر زدیم حضرات همراهان یک یک آمدند عالیجاهان سیادت و شرافت پناه
امیر آخور و یوسف ولف پادری و آقا میر ابوالقاسم در نزدیکی چادر فدوی چادر
زدند دو ساعت بغروب مانده علما و فضلا و تجار بدیدن آمده جناب صنیع الدوله

مقرب الخاقان حسینخان نوشته که یک طاقه شال لسپار خوب با چهار کله قند
و چهار شیشه ابلیمو جهة عالیجاه یوسف ولف پادری انگریز فرستاده ایشان نیز در ساعت
چون قدری احوال مشارالیه ناخوش بود و قدرت اسب سواری نداشت
فدوی کس نزد سرکار حسینخان فرستاده تخت روانی جهة مشارالیه گرفتم
و قاطرهای تخت از مکاری کرایه نموده شب پانزدهم سه ساعت بغروب مانده
از عسکریه روانه شریف آباد شدیم از آنجا منزل بمنزل آمده وارد نیشابور
شدیم در کاروانسرای درب دروازه منزل نموده حضرات همراهان خواهش
نمودند که بجهة خستگی مالها یکروز بمانیم همان روز ورود جناب ملا احمد قاضی
بدیدن فدوی آمده و شب هم وعده مهمانی از ما گرفت و جمیع را بآن
واسطه ضیافت خود نموده بعد از صرف غذا روضه خوانی کرده و دعا بدولت
علیه نمودند روز دیگر نیز حسب الخواهش حضرات توقف نمودیم اول شب از
نیشابور حرکت منزل بمنزل تا سبزوار آمدیم نایب سرکار حسینخان در آنجا

بوده بهایت مهمانداری را بجای آورد و از استقبال و غیره کوتاهی نموده
جهت حرمت ایلچیان از اعزه ولایت باستقبال آمده عالیشان محمد تقی بیک
چاپار که از جانب دولت علیه مفوضه فرمان مبارک و تعلیقه جناب اجل
اعظم اکرم دام مجده در باب عزت و احترام حضرات سفرا بمان آورده بود
و اظهار رعایت و مکرمت نسبت باین فدوی فرموده بودند زیارت کرده و وثوق
سامانات با وجه مسموع شودم و امروز جناب حاجی سید اسمعیل مجتهد یزدی که از
بدیدن این فدوی آمده اصرار زیادی در باب مهمان کردن ما نموده بودند ولی
قبول ننموده یکروز هم حسب الخواهش حضرات در یزد توقف نموده سه ساعت
از شب گذشته روانه قریه سرو خرشیدم در کنار آب و باغات چادر زده
سه ساعت بصبح مانده از سرو خر روانه عزیمان شده از عزیمان اول طلوع
صبح روانه عباس آباد گردیده حجره ها جائیست که حسب الفرمایش جناب اجل اعظم
دام مجده العالی مرحوم شریف خان قلعه بنا کرده و دیگر برج چهار خانه نموده حال

حسب الحکم محمد تقی خان قاجار بنا گذارده و برج دیگر بر دیوار ان افزاید
که بعد از تمام دیواران سر برج شود و برج بزرگ هم از بنای مرحوم شریف خان
در آنجا هست و قنات بحجره ها را دیدیم در برج کار گذارده بودند قدری آب
جاری شده ولی بسیار کم که قابل زرع نیست لیکن مرحوم شریف خان از آب
زعفران و خرم آباد قناتی هست که مرحوم قرار استیجار نموده پارسال گذشته
زرع نموده اند و مقدار یازده خروار گندم سرکار حسینعلی ضبط نموده اند حالا کمال
موجود است و حجره ها را بدقت بازدید نموده وارد عباس آباد شدیم در یک
عباس آباد چند چشمه هست مشهور بچشمه کرنی و ساقی برای الکاه ترکمان بوده
خیلی قابل هست هرگاه در آنجا قناتی کنده شود و قلعه بنا شود جمعیت زیادی
و بر قوتی دارد و زراعت خوب میشود آنچه این فدوی دیده لازم دانسته عرض نمودی
دارد و در عباس آباد در کاروانسرا منزل نموده از آنجا حرکت روانه میان دشت
در بیرون قلعه جا در زدیم سه ساعت شب یک ایل از قلعه منزل کرده تعداد نفر

در اینجا سکنا دارند تفنگچیان میان دشت را مستعد دیدم در دو فرسخی عباس آباد
در کاروانسرای الهاک نزول نموده جناب اجل اعظم دام مجده قهوه تازه نباشد
شخصا چهار ربع از یک ذرع دارد دو سه ربع عرض مشغول کار ساختن هستند و آب
الهاک را تماما طاق زده و اشخاص نصف آن را طاق زده مشغول کار بودند
اما قنات الهاک که مشغول کار ساختن و جدید الاحداث است قدری آب جاری
شده بحمد الله بعد از چند روز دیگر تمام خواهد شد و از میان دشت اول طلوع صبح
سوار شده روانه میامی شدیم در زیدر که دو فرسخی میامی است قهوه خورده جناب حاکم
جناب لالی سلمه الله تعالی نایب شده یک عراده توپ و چند نفر توپچی در اینجا مستحفظ
دارند و تفنگچی هم بقدر سی نفر سوار در اینجا مستعد دیدم در میان کاروانسرای میامی
نزول نموده نهایت عزت و حرمت بحضرات ایلچیان کرده عالیجاه محمد تقی خان
سرکرده عجم هم بدیدن ایلچیان آمده میوه و تعارف بحضرات روانه نمود
سه ساعت از شب گذشته روانه شاهرود شدیم در شاهرود با همراهان در کنار

ابرو ایوان

آب چادر زده منزل نمودیم حسب الخواهش حضرات یکروز هم در اینجا توقف نموده
مغرب اشخاص سلیمان خان قاجار و عالیجاه محمد تقی خان شقاقی با جمعی از علما و فضلا
بدیدن آمدند مدتی در اینجا بودند قاجاریان سرکار سلیمان خانی و محمد تقی خان در باب جاده
خارج عرض راه گفتگو شده افغانها میانه را گرفته بطوری که از هم گذرانیدیم
بعد از رفتن حضرات جمعی از اهالی شاهرود و بسطام آمده اظهار رضامندی از
حاکم خود نمودند در این باب عریضه هم عرض کرده اند صبح طلوع آفتاب از شاهرود
حرکت نموده در ده ملا در سر طاحونه نزول کردیم اهالی ده ملا استقبال نموده میوه
و تعارف جهت حضرات آوردند از اینجا حرکت و از خارج راه دامغان نزدیک
رودخانه و کاروانسرا چادر زدیم تعارف جهت ایلچیان آوردند عالیجاه فضلعلی خان
قاجار ولد مرحوم اسمعیل خان متوقف با جناب میرزا محمد رضای مجتهد و چند نفر ملا
و سادات بدیدن افغانها آمدند روز عید فطر بوده که وارد دامغان شدیم
حکایت تازه نموده که قابل عرض باشد از دامغان حرکت و در دولت آباد و

یکبار رباغ جا در زدیم عالیجاه حسینعلی خان ولد مرحوم مطلب خان با چند نفر از اولاد
بدیدن فدوی آمدند و میوه تعارف آوردند سه ساعت از شب گذشته
از آنجا حرکت و در اهوان در کاروانسرا منزل نمودیم حسب الحکم جناب امین اعظم
مرحوم شریف خان حقه دباغی در آنجا بنا نهاده ولی باتمام نرسیده است و کاروانسرای
خوشه هم اما دست آب بسیار خوبی دارد و زراعت کلی در آنجا میشود طلوع صبح
که بسیار سرد بود از اهوان حرکت حضرات ایلچیان از شدت سرما بسیار عجز و
واه و ناله نمودند خود و ادمهای ایشان یارای تکلم نداشتند ظهری وارد
شهر سمنان شدیم نواب سیف الله میرزا الشهیر زاد رفته بودند عالیجاه زین العابدین
خان با کدخدایان و عمال استقبال نموده نهایت عزت و حرمت کردند نواب
شاهزاده رقمی بعالیجاه زین العابدین خان نوشتند که با حضرات حرکت کنید
اخراجات و سورسات هرچه بخواهند بدهید چهار روزه اخراجات گرفتیم
یکی از بابت اهوان و چهار روز توقف سمنان و یکی هم از بابت لاسجرد نزدیکه

در خانه نواب سیف الله میرزا نموده جناب حاجی میرزا عسکری بدیدن فدوی
آمده در سمنان نهایت خدمتگذاری را بعمل آوردند در سمنان چاپاری از برای
دستورالعمل رفتن و ورود روانه درگاه خلافت نموده عرضیه نگار شدم و از آنجا
منزل بمنزل آمده تا وارد چشمت شدیم از آنجا حرکت و روانه شهر خلافت گردیده
در یک فرسخی دولاب عمدة الامراء العظام مرتضی خان را با دو سه عراده کالسکه پیشکش
باجمعی از غلام پیشخدمتان و غلامان استقبال نمودند و از جانب نواب امین الدوله عالیجاه
ابادیمان باجمعی از بولده مهاجرین و از عمال ولایت عالیجاه محمود خان کلانتر با کدخدایان
دارالخلافه با چند مرکب باستقبال آمدند با این شوکت و جلال وارد شهر گردیده
حضرات ایلچیان را در خانه مرحوم موسی خان که بجهت ایشان معین کرده بودند منزل دادیم
اما تفصیلات مالیات دولتی و قشون کشی کاردان بدین نهج است اولا
مالیات دولتی املاک و مستغلات کاردان نصف صحیح حالیه دولت است نصف
دیگر مال رعیت نصفی که حالیه است نصف از آن حاصل ربع مال خواجه کلان جباری دارد

یکدینار از مالیات بدیوان نمیدهند و آن تفصیلی دارد و در زمان قدیم شاه عباس
بسبب ناخوشی که باو عارض شده بود بخواجه های جویبار نذر کرده بود تا هر جا
قلمرو پادشاهیست نصف آن از سادات جویبار باشد از آن تاریخ تا حال
جمیع سلاطین بخارا اینمعنی را داشته اند هیچکس تخلف نکرده اند و نخواهند کرد
اما آمدیم بر سر ارباب رعیتی که مالیات بپادشاه میدهند کلا یکصد و پنجاه هزار طلا
عراقیست از قرار طلای خودشان که بحساب رسیده شد و مقابل این مبالغ ملکی
اخراجات کلی دارد و این مداخل با این مخارج کفایت نمیدهد هرگز در خزانه پادشاه
یک تومان مانده نمیشود بطوریکه این فدوی دیده ام چند مرتبه کتابت و شال
و قران ببازار آورده فروختند حتی بعضی از اینها بهاها هم که سرکار شاه بیگان
اقدس شاهنشاهی روحنا فداه مرحمت فرموده این فدوی بسرکار امیر بردم خواه
هم وارد شده بلا فاصله ببازار برده فروختند و قیمت اینها را هم نداشته جمیع یکی
فروختند خود آنرا بمصرف رسانیدند و از جمله مداخل پادشاه گمرک است

که از تجار

که از تجار همه جا باو عاید میشود تخمینا که از تجار معتبر پرسیدم کلا در عرض سال
چه بار و مالی که از سمت مشهد و روس میآید و چه از سمت کابل و ختا و ایران مجموع
یکصد هزار تومان میشود از اینهم در این اوقات هر کس که قوشبیگی یعنی وزیر است
باو جمع خارج میدهند از قبیل مهمان و ایلچی و چاپارخانه هم خرجش با قوشبیگی است
سوای خلعت و انعام اینها در این اوقات آن گمرک زکوة بدست و بتصرف قوشبیگی
که رسم وزارت با اوست میشد اما در باب لشکرکشی پادشاه اگر بخواهد بعضی
قشون برده باشد در خزانه دیناری نیست بمصرف قشون برسد با بدار از تجار معتبر
قرض نموده مابعدها پس میدهند اگر تجار میل بدادن دارند میدهند والا
نخواسته باشند نمیدهند مایه لشکر پادشاه نمیشود چرا که بعد از قشون چندی نخواهد
نگه داشت هر کس بر سر خود خواهد رفت و تجار بر طبقه کردند حکایتی رو داد اما اگر لشکر
از سمتی بر سر اینها بیاید آنوقت پادشاه خواهی نخواهی از رعیت و تجار میگیرد و دادن
نخواهد بود و پولاد و جُبّ و بلا هم میگویند آنهم در ده سال یازده سال اگر اتفاق

پیشقدم میگیرند امسال که فدوی در آنجا بودم که سرکار امیر زاده محمد رحیم
از سمرقند بوزیر نوشته که حواله بده و دیگر او هم شهر بکار او تومان های کارا را
حواله نموده یکصد هزار تومان نقد به مبلغ سه روز گرفته روانه سمرقند نموده و خود کارا را
در تقسیم پول گرفتن هشت تومان جات میکنند بهر جهتی که در صدد پادشاه
روند بقوت تهاجم ایشان از چند روز طول نخواهد کشید اگر پادشاه پنج روز پیش نخواهد
ماند هشیار نمیدارد و قشون متفرق میشود چه فتح کرده باشند و چه شکست خورده باشند
پادشاه در این مرحله تسلطی ندارد و در میان خودشان میگویند سفر پیر شده و پادشاه فرار
از فرار که معلوم شد سرتر در این کار است و آنچه خودشان بیان میکنند
میگویند معجزه است در ترکستان چه لشکر ما داده بهر وجه لشکر خوارزم و خوقند
همه همین احوال دارند تا این فدوی در این قلیل مدت این مسئله را اظهار
فهمیده ام و با آنها گفتم این حکایت را که در ترکستان معجزه سید نهند سر جای است
بلکه این از بی نصاحتی سلطان و بی اوضاعی قشون است که تدارک و سیورسات

ندارند

ندارند سه من آرد هر وقت تمام شد ناچار پا متفرق شوند و این حکایت از
قدیم الایام متداول شده از اسم معجزه میخوانند جمیع سرکرده گان تصدیق مینمودند
اما در واقع هفته کمی هشت روز بیشتر نمیباشد اگر گرفته شد خوب والا زیست را
حرام میدانند خود این فدوی حکایت محاصره هزاراسب را شنیدم و داستان محمد را
دیدم که سه روز زیاده توقف نکردند اما قشون کارا آنچه از او دیدم ملاحظه تحقیق
کردم و تقسیم در صدد قشون دارم نیست بیست هزار کس میباشند سوای قشون که سابق
بر آنجا از ولایتها میآیند حال گاهی سید میدهند و گاهی نمیدهند انهم عدد سه هزار
میشود که در حین احتیاج پا نمانده نمیشوند تقصیر سه هزار قشون که از ولایت میگیرند
از شهر سبز ششصد نفر و از شهر قرشی و پنج و سمنه و اندخوی و شبرغان دو هزار و چهار صد نفر
ولی از بیست هزار قشون مواجب خور آنها همان یکهزار سرباز رود دست توپخانه گی
است که مدت شش سال است عبد الصمد خان تبریزی که سابق برای نزد یموت بود
افغان بود قرار کرده به کارا آمده سرباز ها را او را لشکر ملازمی کرده اسباب نظام را

فراهم آورده آنچه توپهای عراده دارند که حرکت نمیکنند از توپهای جلو میباشد
و توپ شانزده پوند است و هشت توپ شش پوند که کلا ده عراده توپ را از آن اخذ
اند در سفر اول خوقند پنج عراده توپ برده بودند در سفر مزار اسب و لان سفر چند
که این قندی بودم چهار عراده بردند از قراریکه معلوم شد در این دو سه سال که امیر بخارا
امیر بخارا بخوقند و مزار اسب و خجند رفت با طغیان همین نزاع و نزاع برد و توپ
و همین عبد الصمد خان تبریزی اورا برده و تا حال پادشاه بخارا چنین کاری نکرده بود
اما حکایت سرکار امیر بخارا با خان خوقند و دشمنی آنها که سه سال اتفاق افتاده بود
خوقند ولایت وسیع است یک سمت آن ختا میکشد که اهل فاک(?) کاشغر است
خود اهل ماوراء النهر از ازبک و کوچک(?) دو قرار دارند که خوقند از ولایت ماوراء النهر
و بزرگتر و پر جمعیت تر است آنها با رعیت از رعایت پادشاه بقاعده و قانون ایران
حرکت نمینمایند سبب نزاع محمد علیخان خوقندی و سرکار امیر بخارا که در میان این بود
در ولایت خوقند و بخارا چند قلعه دارد که از ایرا اوراتپه و خجند میگویند محمد رحیم خان

نامی در آنجا بود در قدیم الایام که پدر و جد او حسب(?) با بو الخیر خان ماوراء النهری
میکردند همه اوقات مطیع و منقاد ایشان بود تا ایام شاه مراد که یکی خان مشهور
است قشون گرفته با او بنای مخالفت نمود همچنین با امیر حیدر والی این طرف با خان خوقند
هم مخالفت کرده در این سه ساله پادشاه در راولیکرده بهره سمت حشمت(?)
و تاراج میکرد تا محمد عمر خان پدر محمد علیخان خوقندی و امیر حیدر که پدر امیر باشد
با هم متفق گردیده که رحیم خان را تمام نمایند بشرط آنکه بعد از تمام کردن محمد رحیم خان
ولایت را با اشتراک تقسیم نمایند بعد از آن هر دو جانب لشکر کشی نموده محمد رحیم
خان را در سه ساله تمام کردند و محمد رحیم خان دستگیر شده بدست محمد عمر خان کشته شد
ولایت را حسب الشرط معهود با امیر حیدر تقسیم نموده تا زیر حکم اوایل
در باطن محمد علیخان با امیر بخارا هم بد سلوک(?) لشکر کشیده آن نصفه ولایت امیر بخارا را
که اوراتپه و خجند باشد و در ایام امیر حیدر حسب التقسیم با امیر حیدر رسیده [illegible] گرفته [illegible]
ساخته در سه سال فیمابین محمد علیخان و امیر بخارا همین واسطه نزاع بوده و یکدیگر را با حرب و تاز

نگردند تا سه سال قبل که سرباز و توپخانه عبد الصمد خان تبریزی مزاج گرفته
بتحریک عبد الصمد خان سرکار امیر بر سر خوقند که ولایت تعلق امیر بخارا است چهارده
ضبط کرده بود رفته وان قلعه را تصرف نموده یعنی که تا الان قلعه خوقند قلعه را
دست دادند و قلعه اوراتپه را هم بزور توپ گرفتند خوقندیکه این همه اسباب توپ
و سربازخانه و قلعه گیری را ندیده بودند رعب زیادی در دل انها جا داده محمد علیخان
بقدر پنجاه و شصت هزار طلا از شال و تقارفات تحفه سرکار امیر فرستاده ایلچیان
رفت و آمد کرده قراری گذاردند که این ولایت کما کان سابق در تصرف امیر بخارا
باشد سرکار امیر هم مراجعت کرده از اوراتپه به بخارا رسیده بعد از دو سه ماه دیگر
مجددا محمد علیخان جمعیت کرده بر سر اوراتپه و خوقند آمده اهالی آنجا محمد علیخان را
[illegible] شده همگی بیرون آمده با او خدمت کردند سرکار امیر نیز مجددا حرکت و بر سر
انها رفته اوراتپه توپ و سرباز و پاره قلعه کوب پیش آمدند امیر هم امر بقتل
اوراتپه نموده سیصد نفر در اوراتپه و دویست نفر در خوقند کشته از آنجا بر سر خجند آمده

خجندی هم ازوا همه آنکه مرد و اهل خوقند و اوراتپه گرفتار شوند و از ترس توپ
و سرباز که ندیده بودند چندان نکشید که خجند هم مفتوح شد امیر امر بقتل اهل
نیز کرده چهار صد نفر خجندی را کشته از خجند تا خوقند چهارده فرسنگ راه است
بدو سه منزل رفته ایلچی از جانب سرکار امیر نزد محمد علیخان رفت که حالا اگر
صلح پاک کرد ما مضایقه نداریم آدم معقولی همراه خودت بیاور ما دولت را گرفته
[illegible] [illegible] در باطن با ایلچی سپردند چنانچه بتوانی پسر محمد علیخان را با لشکر و توپخانه
که وزیر است همراه بیاوری بسیار خوب است که قرار صلح با انها خواهیم داد
بعد از رفتن ایلچی با [illegible] پسر محمد علیخان بجهت صلح پسر خود را با لشکر و توپخانه با وزارت
بسیاری از قبیل نقد و جواهر و شال بقدر پنجاه هزار طلا روانه نموده دو روزه فرسنگ خوقند
بسرکار امیر رسیدند اموال تمامی ضبط کرده پسر محمد علیخان و لشکر و توپخانه را گرفته
با اتفاق روانه خوقند شدند سرباز و توپخانه و عبد الصمد خان جلو رفته بزور دو شب
خوقندی بقدر دو ساعت حرکت نموده کاری از پیش نرفت اخر الامر محمد علیخان فرار نموده

شهر خوقند بتصرف سرکار امیر درآمد محمد علیخان با نمکحرامان فرار نموده بعضی از کلانهای
خوقند بسرکار امیر عرض کردند که اگر حکم بفرمایند ما برویم و محمد علیخان را گرفته
بیاوریم امیر عرض نمود انها رفته و نمکحرامان محمد علیخان را با یک پسرش گرفته نزد
سرکار امیر آوردند سرکار امیر در حضور حکم بقتل نموده محمد علیخان و مجموع زنان و اولاد
و مادر محمد علیخان را بقتل رسانیدند مگر یک زن خاصه او را بعد از هجده روز توقف
خوقند او را همراهی خود به بخارا آورده و طفل سه ساله از محمد علیخان که در دست
زن ختائی در جای دیگر بود که کشته نشد و حال در خانه دسترخانچی امیر بخارا لطیف
غلام بچه و مادرش کنیز است و حال شش سال دارد و او را بخوبی دیدم اما او
زن محمد علیخان که بسیار وجیهه بود سرکار امیر را دیده مایل او گردیده مدتی در بخارا
بود از قرار گفته جمیع این همه معرکه خوقند و سرکار امیر بجهة همان ضعیفه وجیهه شد
در مدت سه ماه هرچند سرکار امیر مایل آن ضعیفه شد تمکین نکرده عاقبت او را هم
کشت و لقصد حکایت خوقند محمد شریف در بدایت عرض شد اما تتمه بیان کرده

بکرد

بخارا از اشغالات از گوسفند هر صد راس هفده هزار دینار رایج زکوه میگیرند
و همچنین بالا میرود تا ده هزار از بابت زمین و املاک دیوانی که خالصه باشد
از گندم و جو و جوزقفا هر ده من سه من مالیه بدیوان میدهند از خواری
وارزن و تخم کتان و کنجد و سایر حبوبات هر سه من یک من میگیرند اما اجاره دکاکین و سراها
هرچه طلا یک طلا میگیرند هرچه باشد و هر قدر باشد و از اجاره مستغلات دیناری
بدیوان نمیدهند و از اصناف کلاه چیزی نمیگیرند و از ارباب ملک رعیتی را
دیناری نمیگیرند و از باغات ارباب رعیتی هم چیزی نمیگیرند از باغات خالصه
پادشاهی طنابی که جریبی باشد هر که متوجه باغ میشود هر جریبی دوازده هزار دینار
به پادشاه میدهد این احوالات از ارباب اهال کم در اینجا اجاره املاک و باغات
میکنند رسیده و تحقیق شد از خودشان هم که از اهلها باشند تحقیق نموده بیان عرض
گفته شد اما حکایت منصبهای و لقصد اسامی مناصب در بخانه امیر بخارا
است که عرض میشود اول محرم وارد فرمان دهباشی را میگویند دویم تیماچی فرمان ده

سیوم یوزباشی لی فرمان ولی تا پاین چهارم یوزباشی تا پاین ادار پنجم چهره آقاسی
ششم میرزاباشی هفتم خزانه دار باشی مجلس هشتم جارچی باشی نهم چاپقچی دهم
رساله چی یازدهم چپاوچی دوازدهم قورچی باشی سیزدهم قراول بیگی چهاردهم پنجصد باشی
پانزدهم امیر آخور شانزدهم توقچی هفدهم مهتر هجدهم ایشیک آقاسی باشی نوزدهم
چهره باشی بیست بیستم اتالیق مهردار که بعضی فرامین را مهر میکند بیست یکم عمده که
انهم منصب است بیست دوم دادخواه عرضه دار بیست سیم اتالیق بزرگ بیست چهارم
پروانچی مهردار بیست پنجم دیوان بیگی بزرگ بیست ششم عمده میرزا که از اولاد خود
امیر پادشاه باشد بیست هفتم اتالیق که منصب است پادشاه باشد تا میرزا عوض میگیرند
و هر گز تا نمیشود بیست هشتم قوش بیگی که وزیر باشد اما تفصیل حضرات سادات
علما را که مجلس نشین سرکار دربار هستند و تشخیص مراتب انها اول ارتق است
دویم صدور سیم صدر چهارم ارتق بزرگ پنجم ارتق بزرگ که قرضی میشود ششم
نقیب هفتم کسیکه در پهلوی چپ پادشاه می‌نشیند در وقت سلام نقیب است

هشتم چهار نفر از خواجه گان جویبار که در مسند پادشاهی در دست راست می نشینند
لی عمده در سالی شش عید سلام میایند دو نفر از این چهار نفر هر روزه سلام میایند
در نشستن از طرف چپ بالا دست قاضی کلان می‌نشینند از آن دو خواجه یکی
شیخ الاسلام و یکی عمده خاقانی دارند زیر دست دو خواجه گان جویبار قاضی کلان
می‌نشینند بعد از قاضی کلان میر اسد که منصب است او می‌نشینند بعد از میر اسد نقیب است
که میرزا میگویند از سادات و علما است او می‌نشینند بعد از میرزا دیوان بیگی بزرگ
می‌نشینند بعد از دیوان بیگی بزرگ قاضی عسکر می‌نشینند بعد از قاضی عسکر مفتی عسکر
می‌نشینند باقی علماء دیگر در زیر دست مفتی عسکر بالا دست تخسبای می‌نشینند
سادات و علما و ملاها روی چپه کمر می‌نشینند لا تفصیل ارباب مناصب با عمل
و تعیین مراتب منصب اول پیشخدمتان که محرم میگویند اول منصب ابتداء باشی
است بعد منصب بالا سرود میرشب میشوند بعد ترقی میکنند توقچی باشی میشود
دان توقچی باشی را قبه بیگی میگویند از توقچی باشی کتاول میشود از کتاول مهتر

که خزانه دار با عمل بوده باشد از مهتری شغاول میشود که منصب وزیر دیوان خارجه است
سرکار مجموع خارج و داخل با اوست بعد شغاول بالا سر دو امیر آخور باشی
طویله پادشاه میشود اما تفصیل منافع پادشاهی از مملکت اخراجات ملبوس
او و عیال او و اکل و شرب شان از جزیه یهود و هنود و یا باشد تخمینا در سالی
سی هزار تمان از همه جهت جزیه خارجی را میگیرند و دیناری ازین وجه با حدی نمیدهند
مداخل مملکت پادشاه سرکار را از خارج و داخل که تخمین زده اند کلا با ضبط ایالتی
که ولایتی است و مجموع مالیه دیوان است از آنجا هم سی و پنج هزار تمان پادشاه سرکار را میرسد
از املاک رعیتی مملکت که از بابت دینار پادشاه میگیرد و مجموع مالیات مالیه
مواجب داخل نوکر میشود اگر کفاف نوکر نکند از ولایت ضیاء الدین هم
چیزی میدهند خالصه جات و وجه دیگر کلا … پنجاه هزار طلا میشود
زکوة نقد که از روس و زکوة کابل و زکوة ایران از قرار تقریر زکوة چیان
تخمینا چهل هزار طلا میشود زکوة خطا که از … کاشغر و خوقند … زکوة …

و کلان

و هرات وغیره اینها همه هشتاد هزار طلا میشود که کلا شصت هزار طلا از همه جا عاید
امیر سرکار را از بابت زکوة میشود جمع منافع و مداخل مملکت سرکار را با توابع و لواحق و مواشی
و مالیات و مالیه سیصد و ده هزار طلا است جز اختلاف ندارد اما ایلات سرکار را
که در آنجا سکنا دارند گاهی در ملک سرکار را و گاهی در دشت خطا قبچاق نشسته تمام ایلات
قره قیوز است مجموع اینها اوزبک محسوب میشوند در سالی خرج نمایند از بابت …
و مواشی پادشاه سرکار را میدهند گاهی هیچ نمیدهند اگر سفری به جهت سرکار امیر اتفاق
افتد و از اینها سوار بخواهد میدهند و بسیار صاحب دولت میباشند از قرار مشهور
تخمینا یکصد هزار خانوار میشوند اما حکام الهام که بزبان سرکار را قرقان بیک میگویند
نعمی نقد هیچ از بابت املاک مالیه که طلب نداشته باشند نوکر میدهند از ولایت
خود در سالی دو دفعه به پادشاه از طلب با نه نوکر که بزبان سرکار را مواجب و جیره باشد
آنچه … آنچه خلعت عامه از برای پادشاه پیشکش که توق و توقوز میگویند
میآورند هیچ بابت ملک مالیه آنچه بعد از طلب با نه نوکر و پیشکش باشد اگرچه … هزار طلا

هم باشد هرچه باشد از حاکم در عوض طلبها نه خود بر میدارد و در آنجا تاب و توان جواب
کشیدن نیست هرچه بخورد و هرچه ببرد احوال نمیگیرند اما نوکر الا علی کم
قره نوکر باشد اگر اسب او مرده باشد بر ضبط سرکرده هنگام سفر چهار طلا اسب
پول میدهند در ماهی در سفر یک طلا پول میدهند سفر اینها هم از جهت زور زیاده
طول نمیکشد سرکرده را گاهی از طرف سرکاری اسب میدهند اما اگر که بر مملکت
سوار میباید جمیع مملکت را سیراب میکند بغیر از آن رودخانه دیگر رودی نیست
سوای از جاهای کمی چهار جو که از آمویه آب بر میدارند و دیگری نهر است که از آنجا
شهر از نهر بر میآید که مشهور است جناب امیر المومنین علیه السلام کنده است
اما سرچشمه ان آب که بخارا و توابع ان میآید رود زرفشان است
که طلا از آن گرفته میشود و سرچشمه رود آمویه از ختلان است که رود زرفشان در بدخشان
از آمویه جدا میشود و این رود زرفشان در بدخشان از زرد کهنه جمع دو کوهی
سنگهای که اکثر سنگش طلا و لاجورد است رگ طلائی در میان کوه بقدر طول کوه است

و عوض ان رگ طلا تخمینا ده ذرع است شب و روز در مثل آفتاب میدرخشد
کسی را دست رس ان نیست نه از پائین نه از بالا این رود زرفشان از میان
دامنه کوه از رود آمویه سوا میشود میاید به بالای تاشکند که پای تخت اوزبک
باشد و داخل شهرهای خوقند است از تاشکند کوه بکوه میآید تا سد اسکندری
که بآهن بسته شده و این سد است در کوه شهر سبز و از شهر سبز الی بخارا
بیست و پنج فرسنگ است و حاکم شهر سبز را ولی النعم میدانند اطاعت و تمکین
امیر بخارا نمیکنند چند دفعه امیر بخارا جمعیت نموده بر سر شهر سبز رفته کاری
از پیش نبرد الحال با یکدیگر مماشات مینمایند مجموع جمعیت اوزبک شهر سبزی شش هزار
کس میباشد ولی مردمان رشیدند نسبت بسایر ترکستانی مدارا دارند لا القصه از زرفشان
طلا از رود زرفشان آب رود زرفشان از قریه زنده نی میباشد که توابع
بخارا است در آنجا طلا از رودخانه میگیرند باین طریق که پوست گوسفند را
در دم آب که از رده جزوه طلا بان جمع میشود در عوض سال میگذارند ...

طلا بیشتر یا کمتر عاید میشود اما تفصیل اسامی طوایف ترکمان و عدد آنها
طوایف ترکمانی که در لب رود جیحون که آمویه باشد سکنا دارند نام اول طایفه
ارساری است که حال دو سال است الله قلیخان ارگنجی اینها را کوچانیده برده است
مالیات خوبی با سرکار را میدادند نزاع فیمابین خان سرکار و ارگنج مانع است
و عدد اینها چهل هزار خانوار است دویم طایفه ساروق است در قلعه مرو کهنه سکنا
دارند و خود را انجب تر و صاحب دولت تر از سایر طوایف ترکمان میدانند
عدد اینها دوازده هزار خانوار است سیم طایفه سالور که سابق بر این در سرخس
سکنا داشت و از صدمه مرحوم مغفور خلد آشیان نایب السلطنه تمام شدند بعد از
خرابی سرخس در مرو ساکن گردیدند و بسیار بی اوقات میباشند جمعیت اینها شش هزار
خانوار میباشد چهارم طایفه تکه که در چهار جا سکنا دارند در مرو و در اخال و در تجن
و در سرخس جمعیت اینها کلاً هشتاد هزار خانوار میباشند و طایفه تکه دو تیره
میشوند اختمش و توختمش از این دو تیره تیره های بیحد و کلا میشود